

## زیست‌بوم‌شناسی تعلیق

محمد علی حسین بیک عراقی



## یادداشتی پیش از مقدمه

خاستگاه این نوشته، دوره‌ای میان وقایع خونین دی‌ماه و آغاز جنگ است. هنگامی که جان‌های بسیاری سلب شده بود، اما همچنان در انتظار سلب جان‌های بیشتری بودیم. آنچه که موجب نوشتن این نوشتار شد، لحظه‌ای بود که سازوکار تعلیق دیگر صرفاً فهم لحظه‌ی حال را ناممکن نمی‌کرد؛ بلکه ادامه‌ی زندگی را هم ناممکن می‌ساخت. جان‌های بسیاری در این مدت از دست رفتند، اما تقلیل آن جان‌های از دست رفته به هزینه‌ای برای عبور از وضعیت موجود، بر گرده‌ی ما سنگینی می‌کند. سازوکار تعلیق بیش از پیش در حال ارزان‌سازی لحظه‌ی حال است.

## ۱. مقدمه

امروزه، بحران بخش جدانشدنی زندگی ما است. ما با انباشت عظیمی از انواع بحران‌ها مواجهیم. اما حتی انباشت بحران‌ها نتوانسته است تأمل در بحران را به دست دهد و بحران‌ها در حدود مفهوم تهی‌شده‌ی «بحران» باقی مانده‌اند. هرچه بحران‌ها شدت بیشتری می‌یابند، از دی‌ماه خونین تا تجربه‌ی دو جنگ در یک‌سال، مفهوم بحران نیز بیشتر از درون تهی می‌شود. همان‌طور که ابراهیم توفیق می‌نویسد، سازوکار تعلیق با قوت در حال فعالیت است و تأمل در بحران‌های لحظه‌ی حال را ناممکن می‌سازد.

نظام دانش اجتماعی ایران بر اساس تعلیق لحظه‌ی حال شکل گرفته است. نظام دانش، فقط دستگاهی معرفتی نیست. بلکه هستی‌شناسی‌ای است که در ساخت نظم موجود دخالت می‌کند. این هستی‌شناسی مادّی<sup>۱</sup> خاص خود را دارد. در تعلیق لحظه‌ی حال، لحظه‌ی حال به گذشته‌ای اتمام‌نیافته و آینده‌ای نیامده حواله داده می‌شود و موضوعیت خود را از دست می‌دهد. مادّیت تعلیق لحظه‌ی حال، خود را در ارزان‌سازی لحظه‌ی حال آشکار می‌کند. کتاب نامیدن تعلیق از ابراهیم توفیق و همکاران، صورت‌بندی کامل‌شده‌ی بحث‌های پیشین او پیرامون تعلیق است. همچنین توفیق در آخرین نوشته‌ی خود، در تمنای آینده‌ی سپری‌شده، از بازنامیدن تعلیق سخن می‌گوید.

آخرین نوشته‌ی او برای قبل از وقایع دی‌ماه است. اما همان‌طور که در توضیح ابتدایی نوشته‌اش بیان می‌کند سازوکار تعلیق همچون گذشته در حال فعالیت است و مسئله‌مندسازی رخداد‌های لحظه‌ی حال را ناممکن می‌کند. «مکانیسم‌های تعلیق همچنان با قوت تمام، اما با دگردیسی‌های مخصوص به خود در کارند و نزاع با آنها راهی است برای گشودن امکان همزمان‌اندیشیدن درباره‌ی دی ۱۴۰۴، پاییز ۱۴۰۱، تابستان ۱۴۰۰ و سلسله‌ی پسرانده و پیشرونده‌ی چنین جنبش‌هایی.» (توفیق، ۱۴۰۵، ص ۱) این نوشتار در پی شکل‌دادن به نزاعی از منظر زیست‌بوم‌شناسی و طبقه‌ی اکولوژیکال با سازوکار تعلیق است.

ابراهیم توفیق در آخرین نوشته‌اش از بازنامیدن تعلیق سخن می‌گوید که نشانی از فعالیت سازوکار تعلیق تا اکنون است. در نامیدن<sup>۲</sup> و بازنامیدن تعلیق، وجوه بررسی‌نشده‌ای از سازوکار تعلیق وجود دارد که برای نزاع با سازوکار تعلیق و مسئله‌مندسازی لحظه‌ی حال نیازمند بررسی این وجوه هستیم. **زیست‌بوم‌شناسی تعلیق**، یکی از وجوه بررسی‌نشده‌ی تعلیق است. البته شاید بتوان این‌گونه گفت که زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، وجه بنیادین سازوکار تعلیق است که تاکنون در نامیدن و بازنامیدن تعلیق مورد بررسی قرار نگرفته است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق به معنای بررسی پیوند سازوکار تعلیق با مناسبات مادی میان انسان و طبیعت است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق در پی بررسی این موضوع است که چگونه تعلیق لحظه‌ی حال، ارزان‌سازی لحظه‌ی حال است. نامیدن و بازنامیدن تعلیق با رساندن بحث خود به غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه‌ی فارس، در غیاب زیست‌بوم‌شناسی، به افتادن در ورطه‌ی سیاست هویت نزدیک شده است. با واردشدن به عرصه‌ی سیاست هویت، تلاش توفیق برای ایستادگی در مقابل مرد-میهن-آبادی و نزاع با غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه‌ی فارس سرانجامی نخواهد داشت؛ زیرا در نهایت با درافتادن در منجلاب نزاع هویتی، هر هویت، دیگری هویتی خود را برای شکل‌دادن به خودش خواهد ساخت. اما پیش از خطر سیاست هویت، مطرح‌شدن غلبه‌ی این سوژگی و خوانش زن-زندگی-آزادی در نسبت با این سوژگی غالب، تداوم سوژه‌محوری سازوکار تعلیق در نامیدن و بازنامیدن تعلیق را نشان می‌دهد. از مؤلفه‌های سازوکار تعلیق، سوژه‌محوری است. این مؤلفه در نامیدن

و بازنامیدن تعلیق تداوم یافته است. تداوم این مؤلفه از این روی است که منطق مادی تولیدمحور و آنتروپوسنتریک سازوکار تعلیق بررسی نشده است. عزیمتگاه زیست‌بوم‌شناسی تعلیق در همین لحظه است تا مادیت تعلیق و سازوکار آنتروپوسنتریک تعلیق را نشان دهد. آنتروپوسنتریسم و منطق مادی کلاسیک که مبتنی بر تولید انسان‌محور است، زمینه‌ساز سوژه‌محوری سازوکار تعلیق و تداوم سوژه‌محوری در نامیدن و بازنامیدن تعلیق است. تداوم سوژه‌محوری، نزاع نامیدن و بازنامیدن تعلیق را با سازوکار تعلیق دچار مشکل می‌سازد.

امروزه ایران به انواع بحران‌ها دچار است. اما نظام دانش اجتماعی ایران ناتوان از «همزمان‌اندیشیدن» به این بحران‌ها است. برای مثال ایران امروز به بحران‌های محیط‌زیستی فراوانی دچار است، اما تاکنون این بحران‌ها، از فرونشست‌ها تا آلودگی هوا و کم‌آبی، در نظام دانش اجتماعی ما مسئله‌مند و زبان‌مند<sup>۳</sup> نشده‌اند.<sup>۴</sup> این ناتوانی در زبان‌مندی بحران‌های زیست‌محیطی، در بستر منطق مادی و آنتروپوسنتریک سازوکار تعلیق رخ می‌دهد. منطق مادی کلاسیک سازوکار تعلیق، همان تداوم منطق مادی‌ای است که نظام دانش مدرن ایران در بستر آن شکل گرفته است، به ارزان‌سازی طبیعت می‌انجامد و مادیت را در مناسبات میان انسان‌ها محصور می‌سازد. این منطق مادی انسان‌محور، در لحظه‌ای که غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه‌ی فارس مطرح می‌شود، خودش را نمایان می‌سازد. به بیان دیگر، در نامیدن تعلیق از غلبه‌ی «فیگور» مرد شیعه فارس و در بازنامیدن تعلیق از «آپارتایدی» مبتنی بر سوژگی مرد شیعه‌ی فارس سخن گفته می‌شود، اما هیچ‌کدام از این دو طرح بحث، از منطق مادی انسان‌محور خارج نمی‌شوند. این بحث ناگفته باقی می‌ماند که اگر سوژگی مرد شیعه‌ی فارس می‌تواند غلبه پیدا کند، طبیعت است که دچار دگرگونی شده و تبدیل به هدیه‌ای رایگان برای تصرف این سوژه در جهت تحقق گذار-ترقی- شده است. بحث کردن درباره‌ی شکل‌گرفتن جامعه‌ی مدرن و غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه‌ی فارس در ایران، بدون توجه به دگردیسی نسبت انسان و طبیعت و دگردیسی آنتروپوسنتریک، سازوکار تعلیق را از طریق تداوم سوژه‌محوری تقویت می‌کند. تا هنگامی که این سوژه‌محوری با شدت ادامه پیدا کند و زیست‌بوم در پشت سر سوژه، به صورت پیش‌فرضی مسئله‌مند نشده باقی بماند، تمامی بحران‌های محیط‌زیستی در تعلیق لحظه‌ی حال، دچار تعلیق می‌شوند.

گویی هر سوژه‌ای که غالب است، با تحقق کامل گذار می‌تواند تمامی بحران‌ها، از جمله بحران‌های محیط‌زیستی را رفع کند. نامیدن تعلیق مسئله‌مندسازی چنین برداشت ایدئولوژیکی از «تحقق کامل گذار» است. اما برای تحقق کامل گذار، هر سوژگی غالبی در بستر سازوکار تعلیق لحظه‌ی حال را ارزان می‌کند و تخریب آن را ممکن می‌سازد. «ما عادت کرده‌ایم که رشد را یگانه مسیر برون‌رفت از بحران‌ها بدانیم و تخریب ناشی از آن را از یاد ببریم؛ حال آن‌که همواره شکوفایی از دل رویه‌های زیست‌محور سر برآورده است.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص ۲۸) در این نوشتار سعی شده از طریق مسئله‌مندسازی زیست‌بوم و زیست‌پذیری، قدمی در جهت همزمان‌اندیشیدن به بحران‌های لحظه‌ی کنونی برداشته شود.

اگر سازوکار تعلیق با قدرت بیشتری از قبل در حال تعلیق لحظه‌ی حال است، زیست‌بوم‌شناسی تعلیق با آشکارسازی مادیت تعلیق، می‌تواند به‌نحوی متفاوت قدم در جهت نزاع با تعلیق و مسئله‌مندسازی لحظه‌ی حال بردارد. طبقه‌ی اکولوژیکال با مطرح‌کردن مسئله‌ی زیست‌پذیری، منطق مادی تولیدمحور و آنتروپوسنتریک را که در شکل‌گیری نظام دانش مبتنی بر تعلیق حضور داشته و تداوم یافته است به چالش می‌کشد. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی خاص خود، نزاعی را به‌نحو همزمان در نظام دانش-قدرت سامان می‌دهد. از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، تمامی نزاع‌های کنونی درون نظام دانش-قدرت، بر اساس منطق مادی تولیدمحور و انسان‌محور سامان یافته‌اند. به بیان توفیق، گفتمان گذار، گفتمان غالب بر نظام دانش-قدرت ایران است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق وجهی دیگر از غلبه‌ی گفتمان گذار را بررسی می‌کند. از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، در بستر پیوند گفتمان گذار و تعلیق لحظه‌ی حال، ارزان‌سازی لحظه‌ی حال نیز رقم می‌خورد. تعلیق لحظه‌ی حال، امکان اعمال راهبردهای ارزان‌سازی را برای نیروهای نظام قدرت فراهم می‌آورند. ارزان‌سازی لحظه‌ی حال از ارزان‌سازی طبیعت آغاز می‌شود و در ادامه به ارزان‌سازی جان‌ها می‌انجامد. از این حیث، سیاست مرگی که توفیق در آخرین نوشته‌اش به آن اشاره می‌کند، معنای متفاوتی به خود می‌گیرد. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق خواهان آشکارسازی امری بنیادین است که در نامیدن و بازنامیدن تعلیق زبان‌مند نشده است. آن امر بنیادین که زمین

سازوکار تعلیق است، زیست‌بوم است. تا هنگامی که زیست‌بوم‌شناسی تعلیق مطرح نشود، سوژه‌محوری در نامیدن و بازنامیدن تعلیق ادامه پیدا خواهد کرد.

زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، پرسش اصلی نامیدن تعلیق را مطرح می‌کند؛ چگونه می‌توان تاریخ غیرشرق‌شناختی و انتقادی ایران را نوشت؟ اما مواجهه‌ای زیست‌بوم‌شناسانه را با تاریخ ایران سامان می‌دهد که تاکنون در نامیدن و بازنامیدن تعلیق به آن توجه نشده است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق می‌تواند دوگانه‌هایی مانند سنت/مدرنیته - دوگانه‌ی اساسی گفتمان گذار غالب بر نظام دانش - را که در تعلیق لحظه‌ی حال دست دارند، بر اساس سکونت‌پذیری مسئله‌مند سازد. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، دوگانه‌ی سنت/مدرنیته را قابل تأویل به دوگانه‌ی طبیعت/جامعه می‌داند. طبیعت/جامعه دوگانه‌ای است که در سپیده‌دم شکل‌گیری نظام دانش و دولت مدرن سرمایه‌دارانه در ایران ابداع شد. دوگانه‌ی طبیعت/جامعه امکان شکل‌گیری سایر دوگانه‌ها مانند سنت/مدرنیته، زن/مرد، شرق/غرب و به جریان افتادن راهبردهای ارزان‌سازی را فراهم می‌آورد. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق امکان متفاوتی را برای مقاومت در برابر تعلیق و ارزان‌سازی لحظه‌ی حال فراهم می‌آورد.

در بخش اول، گزارشی کوتاه از تعلیق ارائه خواهد شد تا پروژه‌ی فکری ابراهیم توفیق و همکاران پیرامون تعلیق، از کتاب *نظام دانش تا نامیدن تعلیق* توضیح داده شود. در بخش بعدی، دگردیسی آن‌تروپوسنتریک دوره‌ی مشروطه توضیح داده می‌شود؛ دگردیسی ساختاری‌ای که نظام دانش مدرن و دولت مدرن سرمایه‌دارانه در ایران، مبتنی بر آن شکل گرفته‌اند. این دگردیسی آن‌تروپوسنتریک از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال قابل‌مشاهده و مسئله‌مند شدن است. سوژه‌محوری سازوکار تعلیق که در نامیدن و بازنامیدن تعلیق تداوم یافته است، بر اساس این دگردیسی توضیح داده خواهد شد. همچنین سعی خواهد شد پیوند این دگردیسی آن‌تروپوسنتریک و منطق مادی انسان‌محور توضیح داده شود. در بخش آخر نیز با مطرح کردن طبقه‌ی اکولوژیکال به‌عنوان طبقه‌ای که نزاعی هستی‌شناسانه را رقم می‌زند، سعی می‌شود محل نزاع این طبقه در نظام دانش - قدرت ایران ترسیم شود. سپس با بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال، قدمی در جهت ظهور طبقه‌ی اکولوژیکال و هژمونیک کردن آن در ایران برمی‌داریم. در قدم اول، بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال، بر اساس جمعیت‌هایی که

ابژه‌ی راهبردهای ارزان‌سازی و حیوانی‌سازی قرار گرفته‌اند - جمعیت زنان و ایلات و عشایر - انجام می‌شود. در نهایت، پیشنهادی برای حرکت در مسیر هژمونیک کردن طبقه‌ی اکولوژیکال از طریق نظام پژوهش این طبقه مطرح می‌شود. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق نزاعی متفاوت با سازوکار تعلیق، از منظر زیست‌پذیری است.

## ۲. گزارشی از نامیدن و بازنامیدن تعلیق

نظام دانش در ایران بر اساس تعلیق صورت‌بندی شده است. «جامعه‌شناسی در ایران گرچه همچون معادل غربی‌اش در شرق‌شناسی ریشه دارد، اما برخلاف آن بر اساس تعلیق زمان حال صورت‌بندی شده است.» (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۷۱) صورت‌بندی جامعه‌شناسی بر اساس تعلیق، به معنای آن است که جامعه‌شناسی ناتوان از تبیین پوزیتیویستی و تاریخی-انتقادی وضع موجود است. «این تعلیق در رویکرد غالب بر آن (نظریه‌ی نوسازی) و گزاره «جامعه‌ی دوران گذار» تعین می‌یابد و باعث می‌گردد این نوع جامعه‌شناسی نه قادر به تبیین پوزیتیویستی وضع موجود باشد و نه امکان دریافت تاریخی-انتقادی آن را به وجود آورد.» (همان، ص ۷۱) تعلیق لحظه‌ی حال بدین معنا است که لحظه‌ی حال از حیث لحظه‌ی حال بودن مسئله‌مند نمی‌شود و به دو پاره‌ی زمانی تقطیع می‌شود؛ یک پاره‌ی زمانی در گذشته‌ای که تمام شده است و یک پاره‌ی زمانی از آینده‌ای که هنوز نیامده؛ گویی لحظه‌ی حال چیزی بیشتر از لحظه‌ای «آنومیک»، «برزخی» و «نه این یا آن» نیست. «آنجا که زمان حال دوپاره می‌شود و عملاً به تعلیق درمی‌آید، ارزش غایی حاکم بر جامعه‌شناسی، نه اراده‌ی معطوف به دانش که تیره‌وتار و دست‌نیافتنی کردن امر واقع است.» (همان، ص ۷۵) در بستر تعلیق، علوم اجتماعی پرسش از چگونگی شکل گرفتن نظم موجود به این شکل و نه به شکل دیگر را، به محاق می‌برد. «موضوع علم اجتماعی همواره پدیده‌ای تاریخی و فرهنگی است که باید در خاص‌بودگی‌اش، در فردیت ساختاری‌اش بررسی شود.» (همان، ص ۲۲) به زبان دیگر، در نظام دانش اجتماعی مبتنی بر تعلیق، فردیت تاریخی پدیده مسئله‌مند نمی‌شود.

هنگامی که تاریخ معاصر ایران روایت می‌شود، اغلب اوقات روایت تاریخ معاصر ایران با پرسش عباس میرزایی از عقب‌ماندگی آغاز می‌شود. «آغاز "گفتمان جامعه دوران گذار از سنت به تجدد" را می‌توان در پرسش نایب‌السلطنه قاجار، عباس میرزا از علل عقب‌ماندگی ما جایابی کرد. این پرسش نشانه یک گسست تمام عیار تاریخی و لحظه نطفه بستن اکنون ما است.» (همان، ص ۱۳۸) اما همان‌طور که توفیق در درسگفتار «امر اجتماعی» مطرح می‌کند، از پرسش عباس میرزا تا دوره‌ی مشروطه با ایدئولوژیک‌شدن تعلیق و رویکرد تأخر تاریخی روبه‌رو نیستیم. بلکه در دهه‌ی چهل شمسی است که نظام دانش حول ایدئولوژی گذار بازآرایی می‌شود. «مسئله‌ی علل عقب‌افتادگی یا عقب‌ماندگی، در دهه‌ی چهل، زبانی جامعه‌شناختی به خود گرفت و در مباحث جامعه‌شناختی مسئله‌ساز شد.» (توفیق، ۱۴۰۱، ص ۵۵) در تعلیق لحظه‌ی حال، فردیت تاریخی لحظه‌ی حال نادیده گرفته می‌شود. در واقع لحظه‌ی حال بین گذشته‌ای شرق‌شناختی- سنتی- و آینده‌ای نیامده- مدرنیته- دوپاره و نامتعیین می‌شود و دیگر چیزی جز لحظه‌ای آشوبناک نیست. توفیق و همکاران در کتاب خود، نامیدن تعلیق، سعی می‌کند سازوکار تعلیق لحظه‌ی حال را دقیق‌تر از پیش ترسیم کند. در کتاب نامیدن تعلیق است که سازوکار تعلیق زبان‌مند می‌شود.

«در مواجهه با هر مسئله‌ای به مثابه موضوع تأمل، زمانی که با توضیح آن در قالب گذار مواجه شده‌ایم، طرحی در ذهن نقش بسته است: دو لحظه قبل (سنت) و بعد (مدرنیته) منجمد شده و لحظه طولانی مابین آنها. آنچه قرار است این لحظه طولانی میانی را توضیح دهد، در خود لحظه موجود نیست، بلکه در قبل و بعد آن است. به این ترتیب این لحظه حال طولانی، نه از درون و بنا بر ویژگی‌هایش، بلکه در قیاس با لحظه قبلی و بعدی که صراحت و شفافیتی کاذب به آن تحمیل شده به صورت سلبی توضیح داده می‌شود. ما نه این هستیم و نه آن، نه سنتی و نه مدرن. انکار ما برای دقت در چیزی که روبه‌رویمان است، سر خود را برمی‌گردانیم به سمت قبل و بعد، به سمت گذشته و آینده. ما این مکانیزم را پریدن از روی لحظه حال یا تعلیق زمان حال می‌نامیم. تعلیق زمان حال پیوندی درونی با ادبیات گذار دارد.» (همان، ص ۴۱)

می‌توانیم اینگونه مسئله را مطرح کنیم که رویدادهای لحظه حال نمی‌توانند در نظام دانش ما زبان‌مند بشوند و تنها با تحویل آنها به گذشته یا آینده است که قابل خوانش می‌شوند. در واقع نظام دانش مبتنی بر تعلیق، تداوم شرق‌شناسی در وضعیتی متفاوت است. حتی با وجود آنکه دیگر به‌طور آشکار خبری از شرق‌شناسی نیست، اما شرق‌شناسی در نظام دانش اجتماعی-تاریخی ایران در ارتباط با تعلیق لحظه حال، زنده و فعال است. سازوکار تعلیق لحظه حال چهار مؤلفه مهم دارد: «می‌توان چهار مؤلفه اصلی عام‌گرایی، تطبیق‌گرایی مبنایی، غیاب‌نگاری و **سوژه‌محوری** را برجسته کرد. این مؤلفه‌های چهارگانه صفات خاص این عملکرد نیستند، به این معنا که فصل ممیز آن از دیگر عملکردها یا نگرش‌های ممکن باشند. اما برآیند این خصوصیات در وضعیت کنونی دانش ما، عملکرد ویژه‌ای را می‌سازد که تعلیق لحظه حال خوانده شده است.» (همان، ص ۳۷) [تأکید از من است]. در ادامه، توفیق پیوند نظام دانش-قدرت را مطرح می‌کند که یکی از مسئله‌های کلیدی این نوشته نیز می‌باشد. «ما در نظام دانش، کپی ناقص یک اصل را نمی‌بینیم؛ موجودی نمی‌بینیم که مناسک دردآلود بالغ‌شدن را به جا می‌آورد و یا پدیداری که معرفت‌شناسی کهنه و پیشامردن خود را در زورق آخرین و مدرن‌ترین نظریه‌ها در ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه می‌پوشاند. ما خود را با هستی‌ای ایستاده و برجا، واجد نیرو و خواست قدرت، مواجه می‌بینیم که بر بنیاد ایدئولوژی «گذار و مکانیزم تعلیق» محصول و موجد یک «بایگانی» یک‌ه و خاص است و شرق‌شناسی منفرد و متفاوت ما را رقم می‌زند.» (توفیق، ۱۴۰۱، ص ۲۵) نکته مهمی که در اینجا توفیق به آن اشاره می‌کند این است که برای بررسی نظام دانشی که مبتنی بر تعلیق است، باید با توجه به این نکته عمل کرد که این نظام دانش یک «کپی» یا نسخه‌ی «بالغ‌نشده» نظام دانش اروپایی نیست. نظام دانش کنونی مبتنی بر تعلیق، «واجد نیرو» و «خواست قدرت» است و جریاناتی در نظام قدرت، بر سازوکار تعلیق تکیه زده‌اند. اما همان‌طور که توفیق اشاره می‌کند، نظام دانش یکپارچه نیست و در درون خود گسست‌هایی دارد که به ما امکان گریز از تعلیق را می‌دهند. چه بسا بتوان کتاب «مسئله علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری» را با توجه به این موضوع

مورد خوانش قرار داد. او مسیر گریز از تعلیق را به‌طور، خاص تبارشناسی مدرنیته ایرانی و به‌طور عام، درگیر شدن با نقاط گسست نظام دانش معرفی می‌کند.

به‌طور خلاصه، در این بخش سعی کردیم گزارشی از مسئله تعلیق در متن آثار توفیق به دست دهیم. همان‌طور که مطرح شد، نظام دانش کنونی ما مبتنی بر تعلیق لحظه حال شکل گرفته است. اما نامیدن تعلیق نیز تاکنون راه مناسبی برای درگیری با سوژه‌محوری به مثابه مؤلفه‌ای از سازوکار تعلیق پیدا نکرده است. در طی این سال‌ها، توجه توفیق به غلبه سوژگی مرد شیعه فارس که در ارتباط با سازوکار تعلیق بوده است، سوژه‌محوری را تا حدی تقویت کرده است. سوژه‌محوری در نامیدن تعلیق، پروژه اخیر را در معرض خطر افتادن در دام سیاست هویت قرار داده است. خطر افتادن نامیدن تعلیق - که پرسش محوری آن چگونگی نوشتن تاریخ غیرشرق‌شناسانه ایران است - به ورطه‌ی سیاست هویت، در این است که می‌تواند به پروژه‌ای برای جابه‌جایی سوژگی غالب تقلیل یابد. به همین خاطر خوانش زن-زندگی-آزادی، در تقابل با غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه فارس ذیل سوژه‌محوری، راه به جایی نمی‌برد و اتفاقاً خصم خود یعنی مرد-میهن-آبادی را تقویت می‌کند. خطر سیاست هویت را ابزاری به‌درستی تذکر داده است : «دو راه در پیش رو است. یا درغلطیدن به سیاست هویت که می‌تواند تخاصم و سلطه را به انتهای فاجعه‌بار خود برساند و موجب بروز فاشیسم شود یا آنکه جامعه با خردورزی در خود تأمل کند و راه خود را به سوی آزادی و عدالت بگشاید...» (اباذری، ۱۴۰۲، ص ۴).

سیاست هویت بدون هیچ مرزی می‌تواند جامعه را به سمت اتمیزه‌شدن از حیث هویت پیش ببرد و امکان هرگونه کنش جمعی فراتر از هویت‌ها را نابود کند. در واقع تمامی سوژگی‌های متفاوتی که مطرح می‌شوند، گویی بر روی هوا ایستاده‌اند و زیرپای‌شان خالی است. اما آنها بر روی هوا نایستاده‌اند. بلکه نظام دانش مبتنی بر تعلیق، نامیدن تعلیق و نیز سوژگی‌های درحال نزاع، همگی زمین زیرپایشان را پیش‌فرض گرفته‌اند. پیش‌فرضی که نادیده گرفته شده است و زبان‌مند نشده است. «...تقسیم‌بندی سلسله‌مراتبی سرزمین و جمعیت بر اساس دیاگرام مرد-فارس-شیعه، در دوگانه‌های یکجانشین-کوچ‌رو، شهر-روستا، مرد - زن، فارس- غیرفارس، شیعه - غیرشیعه. در این شرایط مدرن‌شدن حاصل سرکوب، خنثی‌سازی، "تربیت" و "متمدن‌سازی" هر آن چیزی است که در فرایندهای دوباره سنتی‌سازی، دوباره

قبیله‌ای‌سازی و به این معنا پیرامونی‌سازی به عنوان "سنت" تعریف شده است.» (توفیق، ۱۴۰۵، ص ۲۶) هنگامی که توفیق از دوگانه‌ها سخن می‌گوید و سلسله‌مراتب مبتنی بر «دیاگرام» مرد شیعه فارس را توضیح می‌دهد، دوگانه طبیعت/جامعه‌ی مدرن در پشت تمامی این دوگانه‌ها حضور دارد. اما دوگانه طبیعت/جامعه ذکر نمی‌شود و وارد بازنامیدن تعلیق نمی‌شود. شکل‌گیری سلسله‌مراتب مبتنی بر «دیاگرام» مرد فارس شیعه، بدون توجه به شکل‌گیری طبیعت/جامعه، سوژه‌محوری را تداوم می‌بخشد. سوژه‌ی مرد شیعه فارس، در جایگاه مدافع جامعه‌ی مدرن در مقابل طبیعتی جای می‌گیرد که ارزان‌سازی شده است. در بخش سوم و چهارم به این موضوع پرداخته‌ایم. در ادامه این نوشتار، قصد داریم زیست‌بوم‌شناسی تعلیق و طبقه‌ی اکولوژیکال را به‌مثابه راهی متفاوت برای درگیری با سازوکار تعلیق و سوژه‌محوری آن معرفی کنیم. امروزه بیش از پیش ضرورت مطرح شدن طبقه‌ی اکولوژیکال در ارتباط با نامیدن تعلیق احساس می‌شود. «هر آنچه سخت است و استوار، دود می‌شود و به هوا می‌رود» اگر تاکنون تنها برای نظم اجتماعی مطرح شده است، با فرونشست‌ها، فرسایش خاک، کم‌آبی و چنین بحران‌های محیط‌زیستی‌ای، به زیست‌پذیری سرزمین رسیده است. تاکنون نامیدن تعلیق در چارچوب دوگانه طبیعت/جامعه در حال ترسیم سازوکارهای تعلیق بوده است و تاهنگامی که نتواند این وجه اساسی از سازوکار تعلیق و خودش را دریابد، روند پیش‌روی‌اش دچار مشکل خواهد بود. در بخش بعدی نوشته سعی می‌کنیم تا نشان دهیم که چگونه سازوکار تعلیق، طبیعت را تعلیق کرده است اما تاکنون به زبان درنیامده است. از سوی دیگر، سعی خواهیم کرد نشان دهیم که سوژه‌محوری در سازوکار تعلیق و نیز نامیدن تعلیق، چگونه با دگردیسی آنتروپوسنتریک در دوره‌ی مشروطه پیوند دارد. به زبان دیگر، غلبه‌ی سوژگی مرد شیعه فارس همزمان است با مطرح شدن دوگانه‌ی طبیعت/تمدن یا طبیعت/جامعه و همچنین مواجهه با طبیعت همچون هدیه‌ای رایگان و چیزی ارزان که می‌تواند برای «ترقی» مورد تصرف قرار بگیرد.

### ۳. زیست‌بوم‌شناسی مشروطه: منطق مادی انسان‌محور، دگردیسی

#### آنتروپوسنتریک، ارزان‌سازی و هدیه‌ی رایگان

تاکنون نامیدن و بازنامیدن تعلیق، درگیر سوژه‌محوری‌ای بوده است که از مؤلفه‌های سازوکار تعلیق است. سوژه‌محوری در طرح مسئله تعلیق، خودش را به انحاء گوناگونی نشان داده است که آشکارترین وجه آن، بحث از غلبه سوژگی مرد شیعه فارس است که حتی زن-زندگی-آزادی را محصور در نزاع بر سر سوژگی‌های متفاوت کرده است. در این بخش سعی خواهیم کرد نشان دهیم که چگونه این سوژه‌محوری با دگردیسی آنتروپوسنتریک پیوندی بنیادین دارد. همچنین نشان خواهیم داد که چرخش آنتروپوسنتریک، لحظه‌ی مهمی از شکل‌گیری نظام دانش-قدرت مبتنی بر تعلیق بوده است که تا به حال مغفول واقع شده است. تعلیق لحظه‌ی حال، نه تنها صرف پرش از روی لحظه‌ی حال، بلکه ارزان‌سازی شبکه‌ی زندگی در لحظه حال است. تعریفی ساده از آنتروپوسنتریسم در دانشنامه‌ی بریتانیکا در دسترس است: «آنتروپوسنتریسم دیدگاهی است که انسان‌ها را موجوداتی مرکزی یا مهم‌ترین موجودات جهان می‌داند. آنتروپوسنتریسم انسان‌ها را جدا و برتر از طبیعت می‌داند و معتقد است که زندگی انسان دارای ارزش ذاتی است، در حالی که دیگر موجودات (از جمله حیوانات، گیاهان، منابع معدنی و...) منابعی هستند که می‌توان برای منفعت بشریت بهره‌برداری مشروع از آنها کرد.»<sup>۵</sup> در دانشنامه‌ی توسعه‌ی پایدار سازمان ملل نیز این تعریف آمده است: «آنتروپوسنتریسم باور به این است که ارزش انسان‌محور است و همه موجودات دیگر ابزارهایی برای اهداف انسانی هستند. آنتروپوسنتریسم، انگاشتن نوع بشر به‌عنوان عنصر مرکزی یا مهم‌ترین عنصر هستی است. آنتروپوسنتریسم بر ارزش‌های انسان‌گرایانه در تقابل با ارزش‌های موجود در موجودات غیرانسانی یا اکوسیستم‌ها متمرکز است.»<sup>۶</sup> منظور ما از دگردیسی آنتروپوسنتریک، پیوند متفاوتی است که در دوره‌ی قاجار بین انسان ایرانی که خلیفه‌الله است و طبیعت به‌مثابه هدیه رایگان الهی که در جهت ترقی به انسان بخشیده شده است، شکل می‌گیرد. برای نخستین‌بار در دوره مدرن ایران است که چنین دگردیسی‌ای را مشاهده می‌کنیم. این دگردیسی آنتروپوسنتریک، لحظه‌ای مهم از تشکیل نظام دانش و دولت

مدرن سرمایه‌دارانه در ایران است. توفیق بیان می‌کند که «علوم اجتماعی چیزی جز تاریخ علوم اجتماعی نیست که در مواجهاتی بس‌گانه با وضعیت "همه‌چیز دود می‌شود و به هوا می‌رود" و در متن متکثر جغرافیای سیاسی مدرن (دولت-ملت یا دولت ملی مدرن) به صورت نظام‌های تولید دانش اجتماعی شکل گرفته است.» (توفیق، ۱۴۰۱، ص ۵۰) همان‌طور که توفیق بیان می‌کند، نظام دانش مبتنی بر تعلیق، طبیعت را با تعلیق لحظه‌ای حال، تبدیل به طبیعت ارزان یا هدیه‌ای رایگان می‌سازد و بستر شکل‌گیری نظم سرمایه‌دارانه را فراهم می‌آورد. در واقع سازوکار تعلیق با شکل دادن به دوگانه‌های متصل‌بی، مانند سنت/مدرنیته که دوگانه‌ای کلیدی برای تعلیق است، مسیر شکل‌گیری دوگانه‌های دیگری را نیز هموار می‌کند. دوگانه‌ی سنت/مدرنیته که در نامیدن تعلیق از دوگانه‌های مهم است، جز در امتداد دوگانه‌ی طبیعت/جامعه نمی‌تواند ساخته شود. همان‌طور که جامعه حق تصرف در طبیعت را دارد، نظم مدرن هم خود را محق برای تصرف و ایجاد دگرگونی-استعمار-در نظم سنتی می‌داند. دوگانه‌ی طبیعت/جامعه از طریق ابداع جامعه و طبیعت ساخته می‌شوند. در بستر چنین دوگانه‌ای یک طرف ابژه مورد تصرف طرف دیگر قرار می‌گیرد. نکته‌ی مهم در این‌جا این است که جایگاه علوم اجتماعی در نظم مدرن به صرف دستگاه معرفتی محدود نیست و ما با نوعی هستی‌شناسی مواجهیم که در ساخت نظم مدرن نقش دارد. به همین دلیل، دگردیسی آن‌تروپوسنتریک و سازوکار تعلیقی که در بستر آن شکل می‌گیرند، در محدوده‌ی معرفتی باقی نمی‌مانند و با هستی‌شناسی‌ای که شکل می‌دهند، در ساخت نظم ایران مدرن دخیل‌اند.

همان‌طور که بیان شد، از لحظات شکل‌گیری نظام دانش و دولت مدرن سرمایه‌دارانه، دگردیسی آن‌تروپوسنتریک است. می‌توان این دگردیسی را که جایگاه انسان را از درون طبیعت به تقابل با طبیعت منتقل می‌کند، در رسایل مشروطیت و روزنامه‌های آن دوره بررسی کرد. این دگردیسی، مقدمه‌ی ارزان‌سازی طبیعت است. ارزان‌سازی طبیعت لازمه‌ی شکل‌گیری نظم سرمایه‌دارانه است و این ارزان‌سازی وجهی از مادیت سازوکار تعلیق است. در این بخش از مباحث جیسون مور و پاتل برای بررسی پیوند سازوکار تعلیق لحظه‌ی حال با ارزان‌سازی طبیعت استفاده می‌کنیم. او در کتاب «تاریخ جهان در آینه‌ی هفت چیز/ارزان» تلاش دارد تا زیست‌بوم‌شناسی سرمایه‌داری

را در نسبت با هفت چیز ارزان یعنی طبیعت، انرژی، غذا، تیمارداری، کار، جان و پول بررسی کند. ما از بحث او پیرامون ارزان سازی طبیعت در نظم سرمایه دارانه کمک خواهیم گرفت. او مطرح می کند که درختان، آب، خاک، زیباگان و گیاهان در نظم سرمایه دارانه چون هدایای رایگان دیده می شوند و به یک رشته «درون داد تولید» یا به «سد راه» آن تبدیل می شوند.

«طبیعت نه یک چیز، بلکه شیوه ای برای سازمان دهی و ارزان سازی زندگی است. تنها از گذر تجربدهای واقعی روی هم رفته فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است که فعالیت طبیعت به مجموعه ای از چیزها تبدیل می شود. شبکه زندگی نه به طور ذاتی ارزان است، نه شیر و نه قابل بارگیری. اینها صفاتی هستند که سرمایه داری به برخی از روابط شبکه زندگی داده است. اما این شبکه زندگی به فرایندهایی از دادوستد و سود کشانده شد و از این راه ارزان شده و زیر چیرگی و مهار قرار گرفته است. سرمایه داری نمی توانسته بدون ارزان سازی طبیعت پدید آید.» (مور و پاتل، ۱۴۰۲، ص ۱۰۱)

در شکل گیری نظم مدرن سرمایه دارانه با ابداعاتی جدید مواجه می شویم که اغلب بدیع بودن آنها به دیدگان مان در نمی آید. طبیعت/جامعه یکی از ابداعات است. طبیعت ابداعی است با هدف تصرف و بهره برداری برای پیشبرد جامعه در جهت «رشد». با ابداع طبیعت، ارزان سازی طبیعت ممکن می شود.

«بنابراین در اینجا باید بگوییم که منظور ما از ارزانی چیست. ارزانی مجموعه راهبردهایی برای مدیریت روابط بین سرمایه داری و شبکه زندگی، از راه درمان موقت بحران های سرمایه داری است. ارزان همان کم هزینه نیست؛ گرچه کم هزینه بخشی از آن است. ارزان یک راهبرد، یک کردار و خشونت است که همه گونه های کار، کار انسانی و حیوانی، گیاهی و زمینی را با کم ترین پرداخت ممکن سازمان می دهد. ما از ارزان برای سخن گفتن در مورد فرایندی استفاده می کنیم که در آن سرمایه داری مناسبات ارزش گذاری نشده زندگی را به چرخه هایی از تولید و مصرف تغییر ماهیت

می‌دهد؛ چرخه‌هایی که در آنها بهای این پیوستگی‌ها به پایین‌ترین حد ممکن می‌رسد.» (همان، ص ۷۲ و ۷۳)

البته این ابداع و ارزان‌سازی در نظامی با فردیت تاریخی خاص خود رخ می‌دهد. در بستر نظام دانش مبتنی بر تعلیق، که در آن لحظه‌ای حال به دو پاره‌ی زمانی گذشته و آینده تقطیع می‌شود، طبیعت امری بازمانده از گذشته برای رسیدن به آینده است و در لحظه‌ی حال چیزی بیش از منع بهره‌برداری برای رسیدن به آینده نیست. این تصور از طبیعت، نه از ابتدا، بلکه در فرآیند دگردیسی آنتروپوسنتریک و در نسبت با گفتمان گذار شکل گرفته است.<sup>۷</sup> طبیعت در بستر تعلیق، ارزان، نادیده و نازبانمند باقی می‌ماند. در بازنامیدن تعلیق، آشکارسازی نسبت سازوکار تعلیق با اعمال خشونت بر طبیعت در جهت بهره‌برداری برای تحقق ترقی اهمیت دارد. ارزان‌سازی طبیعت، مقدمه‌ی ارزان‌سازی بخش‌های دیگر شبکه‌ی زندگی است. در این نوشتار از مفهوم «طبیعت ارزان» برای بررسی رسایل مشروطیت استفاده می‌کنیم.

چارچوب نظری دیگری که قصد داریم از آن یاری بگیریم، نظریه‌ی هدیه‌ی رایگان است. در کتاب *Free Gifts: Capitalism and the Politics of Nature* باتیستونی مسئله‌ی طبیعت به‌عنوان هدیه‌ی رایگان را طرح می‌کند. او بیان می‌کند که جامعه‌ی مدرن با طبیعت به منزله‌ی هدیه‌ی رایگان مواجه می‌شود. «ما با طبیعت به‌مثابه هدیه‌ی رایگان رفتار می‌کنیم. به‌خاطر نحوه‌ای که از طریق مزد و مبادله با دیگر انسان‌ها مرتبط می‌شویم، روابطی که کنش‌های بنیادین ما را ساختار می‌دهند و موجودات غیرانسانی به‌طور ساختاری از آنها طرد شده‌اند.» (Battistoni, 2025, p. 25) طبیعت به‌مثابه هدیه‌ی رایگان، نشانی از مناسبات انسان با جهانی است که «غیرانسانی» طبقه‌بندی می‌شود. «هدیه‌ی رایگان طبیعت، در مقابل، توصیف می‌کند که انسان‌ها در جوامع سرمایه‌داری به‌طور پیش‌فرض با جهان غیرانسانی رابطه برقرار می‌کنند - چه بخواهیم چه نخواهیم، چه بدانیم چه ندانیم. ما این روابط اجتماعی را یاد نمی‌گیریم؛ تعریف‌شان نمی‌کنیم؛ به آن‌ها فکر نمی‌کنیم. اما هر روز آن‌ها را زندگی می‌کنیم.» (همان، ص. ۲۶) در تفرد تاریخی ایران، مناسبات میان انسان و جهان غیرانسانی در بستر تعلیق شکل گرفته است. دوگانه‌ی غیرانسان/انسان، صورت دیگری از دایره‌ی طبیعت/دایره مدنیت است که در ادامه در متن رساله‌ی «یک کلمه» آن را

مشاهده خواهیم کرد. مسئله‌ای که باتیستونی مطرح می‌کند این است که سرمایه‌داری به‌نحو اساسی و ساختاری انسان‌گرایانه است. به این دلیل که موجودات غیرانسانی نمی‌توانند در ازای مزد نیروی کار خود را به فروش برسانند، طرد می‌شوند. در اینجا نقل قول نسبتاً طولانی‌ای از باتیستونی را پیرامون ساختار انسان‌گرایانه‌ی مبتنی بر مزد در سرمایه‌داری می‌آوریم.

«گفتن این‌که سرمایه‌داری یک اومانیسیم است، به‌این‌معناست که سرمایه‌داری نظامی است که مجموعه‌ای از ظرفیت‌های به‌طور مشخص انسانی را سازمان می‌دهد: توانایی مبادله‌ی نیروی کار در ازای مزد، و ظرفیت‌های نسبتاً برابر بدن انسان برای به‌کارگرفته‌شدن به‌انواع گوناگون. ویژگی‌های تعریف‌کننده‌ی آن-ابزارهای تولید خصوصی، کار مزدبگیری و وابستگی به بازار- بر اساس کیفیات و خصوصیات بنیادین انسانی استوارند، به‌گونه‌ای که معیار ارزش آن، تنها منعکس‌کننده‌ی کنش و منافع انسانی است. انسان‌ها به سرمایه‌داران و پرولترها تقسیم می‌شوند و از طریق مزد، از طریق کالاهایی که می‌خرند و می‌فروشند، با یکدیگر مرتبط می‌شوند. موجودات غیرانسانی، در مقابل، بی‌مزد هستند - و تنها به‌عنوان کالاهایی برای خریدوفروش وارد این تعاملات می‌شوند. برای به‌دست‌آوردن نیروی کار انسانی، سرمایه باید آن را بخرد؛ اما عوامل طبیعی، در مقابل، به‌طور پیش‌فرض به صورت **رایگان** در دسترس هستند. بنابراین هدایای طبیعت در مقایسه با کالاها به عنوان «رایگان» ساخته می‌شوند و در نسبت با کار مزدبگیرانه ارزش‌گذاری می‌شوند. بنابراین، نکته‌ی مهم این است که سرمایه‌داری به‌طور عمدی یا فعال، طبیعت را به‌خودی‌خود بی‌ارزش نمی‌کند. بلکه فقدان ارزش طبیعت، سایه‌ی رابطی ارزشی است که کارگران انسانی را به هم متصل می‌کند؛ سایه‌ی روابطی میان انسان‌ها که خودشان فراتر از کنترل ما رخ می‌دهند.» (همان، ص. ۴۶) [تأکید از من است.]

همان‌طور که باتیستونی مطرح می‌کند، آنتروپوسنتریسم در نظم سرمایه‌داری صرفاً یک ایدئولوژی نیست و مسئله‌ای ساختاری است. از تعبیرات رایج در دوره قاجار، طبیعت همچون «هدیه الهی» است که برای ترقی باید طبیعت را وارد «دایره‌ی مدنیت» ساخت. اکنون با توجه به بحث‌های باتیستونی و مور که از منظر اکولوژیکال طرح مسئله کرده‌اند، برای بازخوانی رسایل مشروطیت کمک می‌گیریم تا وجه نادیده‌انگاشته‌شده‌ی تعلیق، یعنی تعلیق طبیعت را بررسی کنیم. در این بازخوانی، مادیت تعلیق نیز آشکار خواهد شد.

نخستین متنی که از دوره‌ی قاجار به سراغ آن می‌رویم، رساله‌ی یک کلمه است. رساله‌ی یک کلمه، رساله‌ای از میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله است. میرزا یوسف‌خان رساله را در سال ۱۲۸۷ هجری قمری می‌نویسد. او شرح حالی از خود با تمرکز بر این‌که «مملکت ایران» از «آبادی»، «آسایش» و «دایره‌ی مدنیت» خارج مانده است، در ابتدای رساله به دست می‌دهد. البته در میان شرح حال سایر منورالفکران و فرنگ‌رفتگان می‌توانیم آرزوی «آبادانی» را به انحاء مختلف ببینیم و نیز به این نکته بایستی توجه داشت که چگونه آرزوی آبادانی با برداشتی خاص از تاریخ، زمان و ایده ترقی پیوند دارد. آرزوی یوسف‌خان با برداشت خطی از تاریخ و زمان متناظر است. برداشت خطی از زمان و تاریخ را در بخش چهارم، از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال بررسی کرده‌ایم.

«بنده کمترین یوسف، خلف مرحمت پناه حاجی میرزا کاظم تبریزی،

در سال هزار و دویست و هفتاد به موجب فرمان مبارک اعلی‌حضرت ولی‌نعمت همایون شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه به کارپردازی‌های حاجی ترخان که به اصطلاح فرانسه کونسلی باشد، مأمور شدم. مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ هزار و دویست و هفتادوهشت حسب‌الاجازه اولیای دولت علیه به ایران مراجعت کرده و به زیارت خاکپای همایون پادشاهی شرف اندوز گشتم ... چهار سال تمام در تفلیس ماندم. در مدت اقامت خود در مملکت مزبوره که انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور را می‌دیدم همواره آرزو می‌کردم چه

می‌شد که در مملکت ایران نیز این نظم و اقتدار و این آسایش و آبادی حاصل می‌گردید.» (مستشارالدوله، ۱۳۹۷، ص ۴۷) [تأکید از من است.]

یوسف‌خان از جمله فرنگ‌رفتگان و فرنگ‌دیدگان آن دوره بوده است که از نزدیک با «تمدن جدید» آشنا شده بوده است. در رساله‌ی یک کلمه که منظور از یک کلمه قانون است، می‌توانیم سپیده‌دم دگرذیسی آنتروپوسنتریک را مشاهده کنیم. میرزا یوسف‌خان در ادامه بیان می‌کند که پس از تأمل در این باب که چرا ممالک اسلامی با وجود اینکه اسلام مبتنی بر عدل و انصاف است، ترقی نکرده‌اند، در خواب هاتفی را می‌بیند که به او رمز ترقی را می‌گوید؛ «چون روزی در این فکر شدم از شدت تفکر خوابم ربود. پنداشتم هاتف غیبی از سمت مغرب مابین زمین و آسمان به سوی ممالک اسلام متوجه شده به آواز بلند می‌گفت: ای سالکان سبیل شریعت سید انام و ای پیشوایان با غیرت اهل اسلام، این انتم من النصره والسلطنه، این انتم من الثروه والمعرفه؟ چرا اینطور غافل و معطل نشستهاید و چرا از حالت ترقی سایر ملل اندیشه نمی‌کنید؟ همسایه شما وحشیان کوهستانات را داخل دایره مدنیت کرده و هنوز شما منکر ترقیات فرنگستان هستید.» (همان، ص ۴۸ و ۴۹) [تأکید از من است.] همان‌طور که در رساله‌ی یوسف‌خان می‌خوانیم، «دایره مدنیتی» وجود دارد که طبیعت با وارد شدن به این «دایره مدنیت» به عنوان وسیله‌ای برای ترقی به کار می‌رود. هرآنچه که بیرون از این «دایره مدنیت» باشد، از جمله «وحشیان» است. اما فقط امری می‌تواند وارد «دایره مدنیت» شود که از آن خارج باشد. در اینجا با شکل‌گیری دوگانه طبیعت/جامعه مواجهیم. مور بحث قابل تأملی درباره دوگانه طبیعت/جامعه دارد؛

«واژه متعارف جامعه دستخوش تغییر بسیار مهمی شد. از میانه سده شانزدهم جامعه نه تنها به معنای جمعیتی که با یکدیگر هم‌نشین هستند، بلکه همچنین به معنای کل بزرگ‌تری شد که افراد بخشی از آن‌اند. این مفهوم که افراد بخشی از واحدهای جمعی بزرگ‌تر از خودشان هستند، مفهومی تازه نیست. انسان‌ها از مدت‌ها پیش گروه‌های اجتماعی را نام‌گذاری و برای آنها محدوده‌هایی معین کرده‌اند: بخشی از یک دولت،

شهر، شهر پادشاهی میانه، عالم مسیحیت، مردم برگزیده یا مانند آنها بودن. اما جامعه مدرن از لحاظ تاریخی متضادی بی‌همتا دارد: طبیعت. در آن سوی جامعه نه انسان‌های دیگر بلکه دنیای وحش قرار دارد. جامعه پیش از ملت پدید آمد. جامعه، پیش از آن که بتواند مورد دفاع قرار گیرد باید آفریده می‌شد. این آفرینش از راه پاسبانی مرزی روشن با طبیعت انجام شد.» (مور، ۱۴۰۲، ص ۹۹) [تأکید از نویسنده است.]

اشاره به اینکه «کوهستانات» وارد «دایره مدنیت» شده است، در رساله‌های بعد از یک کلمه نیز تکرار می‌شود. در واقع هرآنچه بیرون از «دایره مدنیت» قرار می‌گیرد، همچون منبع تصرف‌نشده‌ای می‌ماند که برای ترقی راهی جز بهره‌برداری از آن نیست. این نکته باید گفته شود که در دوره قاجار با افقی مواجهیم که توسط ایده ترقی متعین شده است و دگردیسی آنتروپوسنتریک، در نسبت با افق ترقی رخ داده است. روی دیگر «دایره مدنیت»، نسبتی است که میان «دایره مدنیت» و انسان مسلمان شکل می‌گیرد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اگر سوژگی مرد شیعه فارس است که غلبه می‌کند، این سوژگی غالب شده با طبیعت به‌عنوان هدیه الهی ارتباط دارد. در رساله میرزا یوسف‌خان، با بازآرایی سنت اسلامی در افق ترقی مواجهیم. اصول اسلام در افق ترقی بازآرایی می‌شوند و در واقع مسیری که برای دستیابی به ترقی ترسیم می‌شود، در رعایت قوانین اسلامی است. بر همین اساس فقط انسان مسلمان است که می‌تواند و می‌بایست طبیعت را برای ترقی مملکت اسلامی خویش، با تصرف در آن وارد «دایره مدنیت» کند. غلبه سوژگی مرد شیعه فارس بدون دگرگونی نسبت طبیعت و انسان ممکن نبوده است. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، دیاگرام مرد فارس شیعه - که خود محصول چرخش آنتروپوسنتریک و گفتمان‌گذار است - بستری را فراهم می‌آورد که در آن سوژگی مرد شیعه فارس به‌عنوان سوژگی غالب شکل می‌گیرد. مسئله قابل توجهی که در فرایند وارد کردن طبیعت به «دایره مدنیت» وجود دارد، در این است که طبیعت، هدیه‌ای رایگان است و برای داشتن و تصرف در آن هزینه‌ای پرداخت نمی‌شود. طبیعت رایگان شرط هرگونه ترقی و تولید ثروت است. هرآنچه که وارد «دایره مدنیت» نمی‌شود، گویی بیرون از جریان زندگی وجود دارد. این موضوع را به‌طور آشکارتر می‌توان در نخستین کتاب اقتصاد مدرن در ایران مشاهده کرد. کتاب «اصول

ثروت ملل» یعنی اکونومی پلیتیک، نوشته و ترجمه محمدعلی فروغی در سال ۱۲۸۴ شمسی منتشر شد. این کتاب را می‌توان نخستین کتاب در باب اقتصاد مدرن در ایران دانست. فروغی کتاب/اقتصاد سیاسی پل بیوگارد فرانسوی را بازنویسی کرده و در آن تغییراتی اعمال کرده است. کتاب پنج فصل دارد و به تولید، توزیع، مصرف، دولت و مالیه می‌پردازد. فروغی پس از تعریف اقتصاد به عنوان علم تولید ثروت، عوامل تولید ثروت را معرفی می‌کند. فصل اول کتاب در مورد طبیعت و نقش آن در تولید ثروت است. تعریفی که فروغی از طبیعت ارائه می‌دهد قابل توجه است: «اول طبیعت، یعنی اشیاء و موادی که خداوند خلق کرده و انسان آن را تبدیل و تحویل می‌نماید، ثانیاً قوای طبیعی که در این کار ممد عمل انسان می‌شود.» (فروغی، ۱۴۰۳، ص ۶۰) در فصل اول کتاب، فروغی تلاش می‌کند تا نقش طبیعت در تولید ثروت را نشان دهد. معنی ثروت نیز به این قرار است: «ثروت را چیزی می‌گویند که مادی باشد و برای انسان فایده از آن حاصل شود و مردمان آن را تملک نموده باشند.» (همان، ص ۵۷) طبیعت در تقابل با کار «انسان متمدن» تبدیل به ثروت می‌شود. «اول لازمه تولید ثروت، طبیعت است. یعنی زمین با هرچه در آن هست و هر قسم عوامل طبیعی که بر انسان احاطه دارد. از قبیل بخارات و مجاری آب و بادها و نور و حرارت آفتاب و غیرها.» (همان، ص ۶۱) در ادامه فروغی هرکدام از «عوامل طبیعی تولید» را جداگانه نام می‌برد و بررسی می‌کند. در نهایت، دو پرسش مهم را مطرح می‌کند. یک پرسش پیرامون انفعال یا فعالیت طبیعت در تولید ثروت است. «در باب اینکه طبیعت در تولید ثروت منفعل است نه فاعل، حال اگر بخواهیم کیفیت دخالت طبیعت را در تولید ثروت بدانیم می‌بینیم طبیعت فقط حال انفعال دارد و فاعل نیست.» (همان، ص ۶۸) تأکید از من است. [در کنار انفعال طبیعت، فروغی در پاسخ به این پرسش که آیا طبیعت مجانی است یا خیر چنین پاسخ می‌دهد: «در باب اینکه به کار بردن عوامل طبیعی بلاعوض و مجانی است یا نه، در باب اینکه آیا طبیعت نعمت‌های خود را مجاناً و بلاعوض به ما می‌دهد یا نه، گفت‌وگو بسیار کرده و مبلغی مباحثه نموده‌اند. اما باید دانست که حکم این مسئله مشکل نیست، آسان است. یعنی نعمت‌های طبیعت **مجاناً** باشد تا اندازه مخصوصی، زیرا که اکثر اوقات انسان برای تملک و تصرف آنها مجبور است زحمتی

بکشد و کاری بکند.» (همان، ص ۶۹) [تأکید از من است.] پاسخ به پرسش مجانی بودن و بلاعوض بودن طبیعت آسان است. طبیعت رایگان است. اگر طبیعت هزینه‌ای هم دارد نه به خاطر خودش، بلکه مربوط به کاری است که انسان بر روی طبیعت انجام می‌دهد. یعنی همان رنج انسانی برای تصرف در طبیعت، تنها هزینه‌ای است که طبیعت دارد. اینجا با پارادوکسی مواجهیم که باتیستونی نیز به آن اشاره می‌کند؛ «پس هدیه رایگان، به‌هیچ‌رو جایگزین کالای سرمایه‌داری نیست. بلکه، هدیه رایگان یک شکل اجتماعی مشخصاً سرمایه‌دارانه است، که کمتر از مفاهیم آشنایی چون کالا و مزد در مرکزیت سرمایه‌داری نیست. کلید هدیه رایگان طبیعت در شکاف بین سودمندی آشکارش، حتی ارزشمند بودن ظاهریش، و فقدان کامل ارزش‌اش در معنای اقتصادی است. پارادوکس این است که هدیه رایگان ارزشمند است چون رایگان است: چون چیزی مادی مفید بدون هزینه فراهم می‌کند.» (Battistoni, 2025, p.10) همان‌طور که فروغی اشاره می‌کند، طبیعت رایگان است و تنها هزینه‌ای که دارد، کار انسانی است. اما همین طبیعت رایگان عامل اصلی تولید ثروت است. مثال دیگری در رساله اهمیت ثروت در *استقلال ملت و راه‌های تحصیل آن* وجود دارد. «اگرچه اصل و عمده و اهم در هر مملکتی ثروت طبیعی آن است و ثروت نقدی فرع و نتیجه ولی از آن طرف، تا ثروت نقدی نباشد ثروت طبیعی بی‌ثمر و بی‌نتیجه می‌ماند. زیرا که استخراج معدن و زرع اراضی و غوض در دریا عمده و آدم می‌خواهد. آدم نان می‌خواهد و نان، پول.» (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۳، جلد ۱، ص ۵۹۱) درست است که نویسنده ناشناس رساله می‌گوید اصل ثروت، «ثروت طبیعی» است. اما نکته مهم این است که این «ثروت طبیعی»، در سایه پول، مزد انسانی است که می‌تواند تبدیل به ثروت بشود. به‌طور ضمنی، آشکار می‌شود که «ثروت طبیعی»، ثروتی رایگان است که تنها در پرتو پول که با کار انسانی پیوند دارد، قابل تصرف می‌شود. به زبان فروغی، تنها هزینه تصرف در طبیعت، هزینه کار انسانی است. در اینجا می‌توانیم بحث باتیستونی را به یاد بیاوریم که مطرح کرد انسان‌محوری در ساختار سرمایه‌داری وجود دارد و طبیعت در زیر سایه روابط انسانی تبدیل به هدیه‌ای رایگان می‌شود. کتاب فروغی جایگاه مهمی در نظم بایگانی نظام دانش دارد. این کتاب به عنوان نخستین کتاب اقتصاد مدرن برای تدریس در مدرسه علوم سیاسی نوشته شده است. در این کتاب وجهی دیگر از دگردیسی آنتروپوسنتریک

را می‌توانیم مشاهده کنیم. سوژه انسانی به عنوان تنها موجود فعال در طبیعت تصرف می‌کند و از آن برای رفع احتیاجات خود استفاده می‌کند. «رفع احتیاجات» مقوله جدیدی نیست. اما با دگردیسی آنتروپوسنتریک و نظام دانش و دولت مدرن سرمایه‌دارانه، با معنای متفاوتی از رفع احتیاجات مواجه می‌شویم. رفع احتیاجاتی که در بستر افق ترقی و دگردیسی آنتروپوسنتریک با مسئله انباشت پیوند می‌خورد. طبیعت برای تولید ثروت به کار می‌رود. طبیعت امری خداداد و رایگان است. تقابل میان طبیعت/تمدن را تا به اینجا هم در رساله یک کلمه مشاهده کردیم و هم در کتاب فروغی. در افق ترقی، برای ترقی باید منبعی در جهت تصرف وجود داشته باشد. در چنین افقی، طبیعت «در حال انفعال»، «مجانی» و خارج از «دایره مدنیت»، قابل بهره‌برداری می‌شود و نظام دانش دست‌اندرکار مشروعیت‌بخشی و نهادینه‌سازی چنین تصرفی در جهت ترقی است. این لحظه، از لحظاتی است که نظام دانش مبتنی بر تعلیق با طبیعت ارزان‌شدن و رایگان‌شدن پیوند برقرار می‌کند. به این معنا که سازوکار تعلیق مادیت خود را از طریق ارزان‌سازی شبکه زندگی برای تصرف در جهت تحقق کامل گذار، از طریق تعلیق لحظه حال آشکار می‌کند. به این معنا که طبیعت منفعل و رایگان، با تعلیق لحظه حال، ارزان‌سازی می‌شود و همان‌طور که لحظه‌ای حال موضوعیتی ندارد، طبیعت منفعل و رایگان نیز ندارد. بلکه صرفاً مانند سکویی برای پرش از لحظه حال عمل می‌کند. تبدیل طبیعت به ثروت نیز نیازمند سوژه فعال است که در مقابل طبیعت خودش را تعریف کند. سوژه‌محوری و منطق مادی انسان‌محور در همین‌جا خودش را آشکار می‌کند.

در کنار کتاب آموزشی فروغی در باب اقتصاد مدرن، یکی از منابع قابل‌توجه در حوزه اقتصاد، مجله «فلاحت و تجارت» به مدیریت سعید نفیسی بوده است. مجله فلاحت و تجارت از نشریات تخصصی و دولتی ایران در اوایل دوره‌ی معاصر است که به همت اداره کل فلاحت و تجارت در تهران تأسیس شد و انتشار آن از سال ۱۲۹۷ شمسی آغاز گردید. این مجله به صورت منظم، ماهی یک شماره منتشر می‌شد و هدف اصلی آن ترویج دانش اقتصادی، کشاورزی و صنعتی در کشور بود. سرمقاله نخستین شماره با عنوان طلیعه بهار به قلم ملک‌الشعراى بهار نوشته شده است. این مقاله با نگاهی امیدبخش به آینده اقتصادی ایران، بر اهمیت کشاورزی، استخراج منابع طبیعی

و تلاش مستمر تأکید می‌کند. نویسنده در این متن، آبادانی کشور را در گرو کار و تولید دانسته و از مردم می‌خواهد با بازگشت به زمین و بهره‌برداری از منابع داخلی، مسیر پیشرفت را هموار سازند. این مقاله در پایان نیز با دعوت به عمل‌گرایی و اصلاح تدریجی کاستی‌ها به پایان می‌رسد. در طلایع بهار می‌خوانیم که رب‌النوع فلاح که فصل بهار است آمده و طبیعت آماده است تا ما با کار و رنج خود از آن بهره ببریم. «ما باید قدر این آب و هوا و اقلیم پر نعمت خودمان را دانسته، و آن را از جان خودمان بیشتر دوست بداریم و در سایه این آفتاب گرم، و این هوای معتدل و این ابر گوهر بار، کار کنیم، و زحمت بکشیم، حق خاک پر بهای خودمان را ادا کرده و نصیبه‌هایی را که خداوند در شکم این خاک برای ثروتمندی و عزت و استراحت ما ذخیره کرده است، با یک دل پاک و نیت خالص و اخلاق پسندیده استخراج بنماییم.»<sup>۸</sup> در نخستین شماره‌ی این مجله، ایران جزو «ممالک زراعی» قرار داده می‌شود و برای ترقی زراعت نقش کلیدی‌ای پیدا می‌کند. دگردیسی آنتروپوسنتریک را در اینجا نیز می‌توانیم مشاهده کنیم که چگونه با شکل‌گیری نظم انسان‌محورانه‌ی سرمایه‌داری در ایران، معنای کار و زرع دچار دگرگونی می‌شود. «نصیبه‌های خداوند» به‌طور مجانی در «شکم خاک» با هدف «ثروتمندی» و ترقی ما نهاده‌ی شده‌اند. از آن جهت که آن «نصیبه‌ها» «در حال انفعال» هستند، این کار و فعالیت سوژه است که می‌تواند از طبیعت رایگان و منفعل، ثروت تولید کند. در اینجا می‌توان نایکپارچگی سازوکار تعلیق را نیز مطرح کرد. توکل طرقي در مقاله‌اش با عنوان «مهندسانه/اندیشی و ولایت‌مداری مجتهدسانه»، تجدد مهندسانه و بهداشتی را مطرح می‌کند. توکل طرقي مطرح می‌کند که «پیش از چیرگی نگرش مهندسی و هندسی، شیرازه و سامانه اندیشه اجتماعی و سیاسی جدید را مفاهیم بهداشتی و طب پاستوری که با نام لویی پاستور<sup>۹۲</sup> پیوند دارد، فراهم آورده بود. طب پاستوری یا میکروب‌شناختی<sup>۱۰۳</sup> برای پاسخ‌گویی به بحرانی بهداشتی در آستانه انقلاب مشروطیت اشاعه یافت.» (توکل طرقي، ۲۰۱۲، ص ۷) او تعابیر متفاوت تجدد بهداشتی و مهندسانه را نیز مطرح و مقایسه می‌کند. در تجدد بهداشتی زبان، زبان پزشکی و بهداشتی است و می‌توانیم بگوییم تعبیر اصلی این است که ایران دچار «مرض» است. آخوند خراسانی رساله‌ای با عنوان «ضرورت علاج عاجل امراض مهلکه» دارد که در آن ایران مملکتی بیمار است و نیازمند درمان است. درمان آن هم از طریق مشروطه است.

آخوند خراسانی می‌نویسد: «تجارت و صناعت داخله را به کلی باطل و همه را به خود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و عامل خود نمودند و به رأی‌العین مشهود است که چنانچه **علاج** عاجلی به این **امراض مهلکه** نرسد به انقراض و اضمحلال کلی مؤدی و عمأً قریب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود.» (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۳، جلد ۲، ص ۱۷۴) [تأکید از من است]. در دیگر رسایل مشروطیت مانند رساله «کجا بودیم و به چه جا رسیدیم» نیز ایران مملکتی دارای «مرض مزمن» معرفی می‌شود. نویسنده ناشناس رساله می‌نویسد: «بیچاره **مریضی** که عیادت‌کنندگان وی از طرف جنوب و شمال و شرق و غرب باشند. در ظاهر خود را عیادت‌کننده جلوه می‌دهند و در باطن همگی مرده‌شوی باشند و خیالاتشان بر این باشد که **مریض** را زنده‌زنده داخل در قبر نمایند.» (همان، ص ۷۲۴) [تأکید از من است]. مثال دیگری در رساله «راه ترقی و زدیاد ثروت مملکت» وجود دارد. «... زیرا که مملکت مریض و محتاج به مداوا و علاج است.» (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۳، جلد ۱ ص ۵۹۸) این رساله نوشته میرزا حسین‌خان سعیدالاطباء است.

توکل طرقي در مقاله‌اش بیان می‌کند که ابتدا با تجدد بهداشتی مواجه بوده‌ایم و سپس به خصوص در دوره پهلوی با تجدد مهندسانه روبه‌رو شده‌ایم. پس از انقلاب هم مجتهدسانه‌اندیشی غالب شده است. زیست‌بوم‌شناسی مشروطه می‌تواند همزمانی تجدد بهداشتی و مهندسانه و نایکپارچگی تعلیق را نشان دهد. در **مجله فلاح** و **تجارت** سال اول، شماره ۶، موضوع آبیاری مطرح می‌شود. «آبیاری روح فلاح است» و طرق قدیمی آبیاری مانند قنات، دیگر برای فلاح در جهت ترقی جوابگو نیست. پیشنهادهایی که در شماره ۶ **مجله فلاح** و **تجارت** آمده است، مانند سدسازی و ساخت جنگل‌ها، همه با اشاره به مهندسین است. مثال‌هایی که از ممالک اروپایی در این حوزه‌ها نیز آورده می‌شود، پیرامون مهندسان است. در همان دوره‌ی قاجار همزمانی تجدد بهداشتی و مهندسانه وجود داشته است. اما مسئله‌ای که وجود دارد این است که در تجدد بهداشتی، لحظه‌ی حال، لحظه‌ی بیماری‌ای بوده که چاره‌ای جز مواجهه با آن نبوده است. برای همین در رسایل مشروطیت که با زبان پزشکی نوشته شده‌اند و وضعیت موجود را وضعیتی بیمار معرفی کرده‌اند، تلاش شده دلایل بیماری و وضعیت

کنونی بیمار نیز وصف شود. در واقع تعلیق در بستر تجدد بهداشتی نزدیک به مواجهه‌ی آسیب‌شناسانه با لحظه‌ی حال می‌شود و لحظه‌ی حال، لحظه‌ای «مرضناک» میان گذشته و آینده سالم است.<sup>۱۱</sup> اما از سوی دیگر، در تجدد مهندسانه، لحظه‌ی حال، لحظه فاقد معنا و ایستا است. لحظه‌ی حال ماده‌ی خامی برای آینده است. همان‌طور که توفیق اشاره می‌کند در دهه‌ی چهل، رویکرد تأخر تاریخی ایدئولوژیک شد و توکل طرقي نیز به غلبه‌ی تجدد مهندسانه در دوره‌ی پهلوی دوم اشاره می‌کند. تعلیق لحظه‌ی حال در بستر تجدد مهندسانه با بی‌معناسازی لحظه‌ی حال، لحظه‌ی حال را همچون پیش‌تاریخ یا پیش‌زمینه‌ای فاقد موضوعیت برای آینده معرفی می‌کند. در تجدد بهداشتی هرآنچه که خارج از «دایره مدنیت» باشد، بیمار است. نه خود طبیعت، بلکه تصرف در آن راه درمان است. در کتاب *A Modern Contagion: Imperialism and Public Health in Iran's Age of Cholera* افخمی با توضیحات بیشتری تجدد بهداشتی ایرانی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چطور «تمدن» مترادف با سلامتی قرار می‌گیرد. می‌توانیم اضافه کنیم هنگامی که تمدن هم‌ارز با سلامتی قرار می‌گیرد، آنچه که از دایره مدنیت خارج می‌ماند، امری بیمار است که نیازمند درمان است. ترقی اینگونه به عنوان درمان و علاج معرفی می‌شود. از سوی دیگر در بستر تجدد مهندسانه که ردپای آن را در مجله *فلاحت و تجارت* مشاهده کردیم، رابطه‌ی تقابلی طبیعت و جامعه، رابطه‌ای بر اساس انسان فاعل است که از طبیعت منفعل خداداد برای ساخت تمدن استفاده خواهد کرد. در تجدد بهداشتی، از لحظه حال به‌مثابه لحظه‌ای «مرضناک»، بدون درمان این لحظه که تنها راهش مواجهه با بیماری است، نمی‌توان به آسانی پرید. اما در تجدد مهندسانه، لحظه‌ی حال به‌مثابه لحظه‌ای فاقد نظم و برنامه، معنایی ندارد و بایستی بر اساس نقشه‌ای که کشیده شده است، به شکل همان نقشه در بیاید. بر این اساس می‌توان سخن توفیق پیرامون اینکه در دهه چهل، رویکرد تأخر تاریخی ایدئولوژیک می‌شود را در نسبت با تعلیق در بستر تجدد مهندسانه بررسی کرد. زیست‌بوم‌شناسی مشروطه با توجه به دگردیسی معنای طبیعت، می‌تواند ناپیکارچگی سازوکار تعلیق لحظه‌ی حال را نشان دهد و مسیر تازه‌ای برای تبارشناسی مدرنیته با هدف گریز از تعلیق نشان‌مان دهد.

به‌طور کلی برای فهم این‌که چگونه در تعلیق لحظه‌ی حال، سوژه‌محوری سر برمی‌آورد، بایستی به دوپاره‌شدن زمان و شکل‌گیری دوگانه‌ی طبیعت منفعل/سوژه‌ی منفعل توجه کنیم. در این‌جا بخش نسبتاً طولانی‌ای از کتاب نظام دانش توفیق را می‌آوریم که می‌تواند برای فهم مسئله‌ی اصلی زیست‌بوم‌شناسی مشروطه راهگشا باشد.

«تصور حضور توأمان در زمان و فضای سنت از سویی، و زمان و فضای تجدد (مدرنیته) از دیگر سو، لحظه حال را به لحظه‌ای به‌تعلیق‌درآمده، نامتعیین و غیرقابل‌تعیین تبدیل می‌کند. چنین لحظه حالی تعیین‌ناشدنی باقی می‌ماند، زیرا حلقه واسط گذشته و آینده نیست. همان‌طور که پیش‌تر توضیح دادم پشت سر و در درون این لحظه گذشته‌ای قرار دارد که نمی‌توانسته است به مدرنیته‌ای بینجامد. پیش روی و باز در درون این لحظه آینده‌ای تصور می‌شود که در مکان تاریخی دیگری (غرب) شکل گرفته و با گذشته ما نسبتی ندارد. منطق حاکم بر چنین لحظه‌ای نمی‌تواند منطق شدن تاریخی باشد. چگونه از یک گذشته شرقی، شدن یک آینده غربی قابل تصور است؟» (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۳۱)

همان‌طور که توفیق مطرح می‌کند، لحظه‌ی حال، به لحظه‌ای نامتعیین تبدیل می‌شود که نه نسبتی با گذشته دارد و نه آینده. یعنی نه نتیجه‌ی تاریخی و حتی منطقی گذشته است و نه قرار است به آینده مد نظر برسد. در چنین لحظه‌ی حال نامتعینی، تنها امری که می‌تواند دو پاره‌ی زمانی و برزخ میانشان که لحظه‌ی حال است را به یکدیگر اتصال دهد، سوژه فعال است. این سوژه‌ی فعال است که در برابر لحظه‌ی حالی که منفعل است و بی‌نظم و نامتعیین، قرار دارد. این سوژه حامل رسالت تحقق‌گذار است تا به آینده‌ای برسد که لحظه‌ی حال خود نمی‌تواند به آن برسد. «چیرگی گفتمان جامعه دوران‌گذار بر علوم اجتماعی ما در نظام دانش-قدرتی ریشه دارد که در آستانه ورود ما به عصر جدید شکل گرفته است.» (همان، ص ۳۲) سوژه‌محوری که مؤلفه‌ی سازوکار تعلیق است در چنین بستری شکل می‌گیرد. در ابتدای این بخش توضیح داده شد که چگونه در سپیده‌دم شکل‌گیری نظام دانش مدرن و دولت مدرن سرمایه‌داران، دگردیسی آنتروپوسنتریک رخ داد و زمینه را برای شکل‌گیری منطق مادی کلاسیک که منطقی است با محصور ساختن مادیت در مناسبات بین انسانی و

کار مزدمحور، فراهم آورد. نظام دانش-قدرت در ایران بر اساس این دگردیسی آنتروپوسنتریک و منطق مادی شکل گرفته‌اند. به زبان دیگر، در تعلیق لحظه‌ای حال، لحظه‌ای حال نامتعیین که نه پیوندی با گذشته و آینده دارد، تمامی شبکه‌ی زندگی در لحظه حال را نیز به تعلیق درمی‌آورد. تمامی شبکه‌ی زندگی در تعلیق لحظه‌ای حال، به نا-شبکه‌ای منفعل و فاقد پیوند درونی تبدیل می‌شود که فقط سوژه‌ی فعال با کار انسانی است که می‌تواند این نا-شبکه را به حرکت وادارد و آن را از وضعیت نامتعیین‌بودگی خارج کند. تقابل ضمنی بین «کوهستانات» و «دایره مدنیت»، و تقابل آشکار بین طبیعت منفعل رایگان و انسان فعال، در چنین بستری شکل می‌گیرد که هرآنچه خارج از جامعه‌ی مدرن-تمدن یا دایره‌ی مدنیت-باشد، امری است منفعل و رایگان که بایستی به درون دایره‌ی مدنیت آورده شود. این تحقق‌گذار و تعین لحظه‌ی حال از طریق کار سوژه نمی‌تواند بدون ارزان‌سازی طبیعت و شبکه‌ی زندگی رخ بدهد. زیرا ارزان‌سازی منظور به ابداع دوگانه و مرکزشی، سپس فراتر رفتن از مرز برای تصرف در سوی دیگر دوگانه است. گفتمان‌گذار نیز که بر اساس گذشته‌ی سنتی شرق‌شناسانه و آینده‌ی غربی مدرن سامان یافته است، از دوگانه‌ی طبیعت/جامعه که در پشت تمامی دوگانه‌ها وجود دارد بهره می‌برد و حتی آن را پنهان می‌سازد تا از دایره‌ی دید خارج شود. سوژه‌ای که رسالت تحقق‌گذار را از طریق کار خود دارد، ابتدا در بستر تقابل طبیعت/جامعه قرار دارد. اما بر اساس این دوگانه‌ی بنیادی، دوگانه‌های دیگر ابداع می‌شوند و راهبردهای ارزان‌سازی که از طبیعت آغاز شده‌اند ادامه می‌یابند؛ سنت/مدرنیته، زن/مرد، کوچ‌رو/شهرنشین، حاشیه‌نشین/مرکز‌نشین. این ارزان‌سازی که راهبرد نظم سرمایه‌دارانه‌ی مدرن است، در فردیت تاریخی ایران معاصر از طریق تعلیق لحظه‌ی حال رخ می‌دهد. پیش از ادامه، لازم است معنای دقیق «ارزان‌سازی طبیعت» در بستر تعلیق روشن شود. ارزان‌سازی طبیعت، نه صرفاً ایژه‌سازی علم مدرن است - که در «غرب» از طریق فلسفه‌ی دکارتی و علم تجربی رخ داد - و نه صرفاً وجه عمومی سرمایه‌داری که مور و باتیستونی توصیف می‌کنند. در سنت ادیان ابراهیمی نیز، انسان به‌عنوان «خلیفه خدا» و طبیعت به‌مثابه «مسخر انسان» تعریف شده است. اما آنچه ارزان‌سازی طبیعت را در ایران خاص می‌کند، نه این سنت دیرینه است و نه وجه عمومی سرمایه‌داری، بلکه سازوکار «تعلیق لحظه حال» است. و نیز همان‌طور که گفته

شد در بستر منطق مادی سرمایه‌داری، انسانی که خلیفه خدا است و طبیعتی که در مقابل جامعه ابداع می‌شود، با موضوع انباشت پیوند می‌خورد. در نتیجه دوگانه‌ی طبیعت/جامعه، همان‌طور که مور مطرح می‌کند، اساس شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن است، در فردیت تاریخی ایران از طریق دوپاره‌شدن زمان و تعلیق لحظه حال در گفتمان گذار که گفتمان غالب بر نظام دانش-قدرت ایران است رخ می‌دهد. به زبان دیگر، زمان‌زدایی‌ای که از طبیعت در بستر نظم سرمایه‌دارانه در ایران رخ می‌دهد، با گفتمان گذار پیوند دارد. نکته‌ی تاریخی مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، تمایز دوره‌ی مشروطه و دوره‌ی استقرار تعلیق است. در دوره‌ی مشروطه، آنچه رخ می‌دهد برآمدن آنتروپوسن و شکل‌گیری نظام دانش مدرن است. در این دوره، طبیعت به‌مثابه «هدیه‌ی رایگان» تعریف می‌شود و زمینه‌سازی برای ارزان‌سازی طبیعت انجام می‌گیرد. اما سازوکار تعلیق - به‌عنوان سازوکار مسلط بر نظام دانش - محصول تثبیت گفتمان گذار در دهه‌ی چهل شمسی است. بنابراین، ارزان‌سازی طبیعت در مشروطه، مقدمه تاریخی تعلیق طبیعت است، نه خود تعلیق. تعلیق، در دهه‌ی چهل شمسی به‌عنوان گفتمان مسلط بر نظام دانش مستقر می‌شود و پس از انقلاب ۵۷، با دگردیسی‌هایی، تداوم می‌یابد. این تمایز، برای فهم دقیق نسبت تاریخ ایران و سازوکار تعلیق ضروری است. در این بخش سعی کردیم زیست‌بوم‌شناسی مشروطه را با کمک طبیعت ارزان‌شده مور و هدیه رایگان باتیستونی در متن آثار دوره قاجار توضیح دهیم. همان‌طور که دیدیم در رساله‌ی یک کلمه که از نخستین رسایل پیرامون قانون و مشروطه است، دگردیسی آنتروپوسنتریک رخ داده است و معنای متفاوت طبیعت و جامعه شکل گرفته است. هرآنچه که بیرون از «دایره مدنیت» باشد، باید وارد «دایره مدنیت» بشود. همچنین نخستین کتاب اقتصاد مدرن در ایران را بررسی کردیم که در آن فروغی طبیعت را چیزی بلاعوض، مجانی و منفعل معرفی می‌کند و تنها کار انسانی است که تولید ارزش می‌کند. در ادامه نیز مجله فلاح و تجارت که از مجلات اقتصادی آن دوره بوده است استفاده کردیم تا فراگیری ایده‌ی طبیعت ارزان و طبیعت به‌مثابه هدیه رایگان را نشان دهیم. طبیعت ارزان‌سازی‌شده و هدیه‌ی رایگان، زمین زیرپای سوژه‌ی مرد شیعه‌ی فارس است و او بدون چنین دگردیسی نمی‌توانسته غلبه پیدا کند. نزاعی که حتی میان سوژگی‌ها شکل می‌گیرد در بستر تغییر مناسبات میان انسان و طبیعت

رخ می‌دهد. به این معنا می‌توان گفت که شکل‌گیری مرد-میهن-آبادی مطرح‌شدن سوژه‌ای ناسیونالیست است که طبیعت هدیه‌ای رایگان از جانب «میهن» در جهت تحقق آبادی می‌بیند. دوباره در اینجا سوژه‌محوری حضور دارد و سوژگی مردانه‌ای ظهور می‌کند که می‌خواهد مواجهه‌ی ناسیونالیستی با طبیعت داشته باشد. جریان سلطنت‌طلب امروزی را نیز می‌توان ادامه‌ی مرد-میهن-آبادی دانست که با صراحت بیشتری از جدایی خودش و اسلام سخن می‌گوید. در این میان، زن-زندگی-آزادی اما وضعیت متفاوتی دارد. نزاعی که میان سلطنت‌طلبی و زن-زندگی-آزادی در پیش و پس از وقایع خونین دی‌ماه شکل گرفت، تداوم نزاع میان زن-زندگی-آزادی و مرد-میهن-آبادی به شکل متفاوتی بود. سعی می‌شود در بخش بعدی به وضعیت متفاوت زن-زندگی-آزادی پرداخته شود.

در نهایت سعی کردیم اشاره‌ای به تفاوت سازوکار تعلیق در بستر تجدید بهداشتی و مهندسانه داشته باشیم که در نسبت با تفاوت معنای طبیعت آشکار می‌شود. این موضوع به‌طور خلاصه بحث شده است ولی می‌تواند مورد بررسی‌های بیشتر قرار بگیرد. در بخش بعدی این نوشتار، به سراغ طبقه‌ی اکولوژیکال می‌رویم تا با بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال در ایران نشان دهیم که چگونه طبقه‌ی اکولوژیکال می‌تواند در نظام دانش-قدرت نزاعی را با تعلیق سامان بدهد و اموری که تاکنون پیش‌فرض گرفته شده‌اند را مسئله‌مند سازد.

#### ۴. در آستانه‌ی ظهور طبقه‌ی اکولوژیکال در ایران: بدن‌مندی

##### طبقه‌ی اکولوژیکال، منطق مادی جدید و نزاع هستی‌شناسانه

تا این‌جا نشان داده‌ایم که چگونه نظام دانش مبتنی بر تعلیق، در نسبت با دولت ملی سرمایه‌دارانه، اساساً آنتروپوسنتریک است. سعی کردیم نشان دهیم نظام دانش مبتنی بر تعلیق لحظه‌ی حال، با دگردیسی آنتروپوسنتریک، طبیعت را در بستر تعلیق همچون هدیه‌ای رایگان یا چیزی ارزان می‌فهمد و آن را از دایره‌ی دیدگان خارج می‌کند. همچنین سعی کردیم نشان دهیم که سوژه‌محوری سازوکار تعلیق، میراثی است که به پروژه‌ی نامیدن تعلیق نیز می‌رسد و خود را در قالب نزاع بر سر غلبه‌ی

سوژگی مرد شیعه فارس متجلی می‌سازد. این سوژه‌محوری که با هدیه‌ی رایگان و ارزان‌سازی طبیعت پیوند ساختاری دارد، می‌تواند نامیدن و بازنامیدن تعلیق را در غیاب زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، در چارچوب سوژه‌محوری سازوکار تعلیق محبوس کند. در این بخش سعی خواهیم کرد با کمک از اندیشه‌ی لاتور و شولتز طبقه‌ی اکولوژیکال را به‌مثابه مسیر متفاوتی برای نزاع با سازوکار تعلیق معرفی کنیم که در نظام دانش-قدرت توان ایجاد گسست را دارد. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی تعلیق که سعی شد قسمتی از آن در بخش قبلی مطرح شود، می‌تواند وجه متفاوتی از تعلیق لحظه‌ی حال را نشان دهد. همان‌طور که توفیق بیان می‌کند گفتمان گذار صرف یک معرفت‌شناسی نیست و وجهی هستی‌شناسانه دارد. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی تعلیق می‌تواند نزاعی هستی‌شناسانه را رقم بزند. نزاع هستی‌شناسانه با گفتمان گذار که توان به تعلیق درآوردن و ارزان‌سازی زندگی را دارا است.

#### ۴.۱ ظهور طبقه‌ی اکولوژیکال: حق بازتعریف مفاهیم، سکونت‌پذیری و منطق مادی جدید

در شکل‌گیری همزمان نظام دانش مدرن و دولت مدرن سرمایه‌دارانه در ایران، آنتروپوسنتریسم ساختاری را توانستیم مشاهده کنیم. این آنتروپوسنتریسم ساختاری، زمینه‌ی سوژه‌محوری به‌مثابه مؤلفه‌ای از سازوکار تعلیق است. اما روی دیگر آنتروپوسنتریسم ساختاری نظام دانش-قدرت در ایران، منطق مادی کلاسیک است که مادیت را محدود به تولید و بازتولید انسانی می‌داند. به‌خصوص هنگامی که در افق ترقی، نظام دانش و دولت مدرن سرمایه‌دارانه شکل می‌گیرد. به بیان‌های گوناگون، مشاهده کردیم که چطور در تعلیق لحظه‌ی حال، بین انسان فاعل مختار و طبیعت منفعل خارج از دایره‌ی مدنیت، دوگانه‌ای شکل می‌گیرد.<sup>۱۲</sup> طبیعت هدیه‌ای رایگان از جانب خداوند است که انسان مسلمان ایرانی با بهره‌برداری رایگان از آن می‌بایست ترقی را محقق کند. تنها هزینه بهره‌برداری از طبیعت، محدود به کار و رنج انسانی است. منطق مادی کلاسیک و آنتروپوسنتریسم ساختاری، دو میراثی هستند که می‌توان تداوم آنها را از سازوکار تعلیق تا نامیدن و بازنامیدن تعلیق که در تلاش برای

مسئله‌مندسازی تعلیق و نزاع با آن هستند، مشاهده کرد. به همین خاطر است که نامیدن تعلیق تاکنون به زیست‌بوم‌شناسی تعلیق نپرداخته است و نزاع میان سوژگی‌ها را در چارچوب انسان‌محورانه دنبال می‌کند. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی تعلیق می‌خواهد مسیر متفاوتی را برای درگیری با سازوکار تعلیق و گریز از آن ترسیم کند. طبقه‌ی اکولوژیکال ابتدا با نشان دادن مادیت تعلیق، منطق مادی کلاسیک تعلیق را مسئله‌مند می‌سازد تا بتواند سوژه‌محوری آن را به چالش بکشد. همان‌طور که لاتور و شولتز در کتاب «در آستانه‌ی ظهور طبقه‌ی اکولوژیکال» و گرجی صفت در مقاله‌ی در دست انتشارش بیان می‌کنند «طبقه‌ی اکولوژیکال طبقه‌ای است که مسئله‌ی سکونت‌پذیری را بر عهده می‌گیرد. به همین دلیل، چشم‌اندازی گسترده‌تر، طولانی‌تر و پیچیده‌تر از تاریخ و حتی ژئوتاریخ دارد.» (Gorji-Sefat, 2026, p. 3) [تأکید از من است]. نظام دانش مبتنی بر تعلیق با ساختار آن‌تروپوئیستریک مبتنی بر مادیت کلاسیک، به‌هنگام پرسش از روی لحظه‌ی حال، مسئله‌ی سکونت‌پذیری را نیز از دایره‌ی دید خارج می‌کند. سکونت‌پذیری در نظام دانش اجتماعی-تاریخی ما تاکنون نتوانسته است که زبان‌مند بشود. به همین دلیل تا به امروز، بحران‌های محیط‌زیستی ایران، از فرونشست‌هایی که اغلب استان‌های ایران را درگیر کرده‌اند تا کم‌آبی و خشکسالی، تا آلودگی هوا و ریزگردها، هنوز در بستر نگاه مهندسانه و با زبان مهندسانه و تکنوکراتیک بیان و صورت‌بندی می‌شوند. بحران‌های محیط‌زیستی رخ می‌دهند، نگاه مهندسانه و تکنوکراتیک پروژه‌هایشان را طراحی و عملیاتی می‌کنند، و بحران را عمق می‌بخشند. تعمیق بحران در لحظه‌ی تعلیق رخ می‌دهد. در لحظه‌ای که شبکه‌ی زندگی ارزان‌سازی شده است و چیزی بیش از ماده‌ی خامی برای کار انسانی نیست. غلبه‌ی تجدد مهندسانه و مجتهدانسانه بر همین اساس است. از طرف دیگر، مقایسه‌ای که میان بحران‌های محیط‌زیستی ایران و سایر کشورها می‌شود، به این نتیجه ختم می‌شود که دلیل این بحران‌ها، توسعه‌نیافتگی کامل یا به زبان دیگر، عدم تحقق کامل گذار است. وزیر کشاورزی در مصاحبه‌ی دوشنبه نهم شهریور حرفی می‌زند که تیت‌ر خبرگزاری‌ها می‌شود: «فرسایش خاک در ایران چند برابر کشورهای توسعه‌یافته است.»<sup>۱۳</sup> طبقه‌ی اکولوژیکال است که از منظر اکولوژیکال منطق مادی کلاسیک منحصر در تولید انسانی

که اساس ترقی و توسعه است را مسئله‌مند می‌سازد. همان‌طور که لاتور بیان می‌کند: «توسعه، همیشه بخشی از دیدگاهی تاریخی تلقی می‌شد و مردم همواره از نیروی رهایی‌بخش شعار "پیش به سوی آینده!" تغذیه می‌کردند. اما امروز، از منظر الگوهای پیشین، این شعار بیشتر همچون "بازگشت به گذشته" نمودار می‌شود.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص ۲۶) لاتور به پیوند ناگسستنی میان توسعه و تخریب اشاره می‌کند. شعار «پیش به سوی آینده» در ارتباط با ایدئولوژی گذار، درون نظام دانش-قدرت ایران وجود قدرتمندی دارد. جریانات نظام قدرت که از نظام دانش مبتنی بر تعلیق تغذیه می‌کنند، در بستر بی‌معنایی لحظه‌ای حال به مثابه لحظه‌ای برزخی که باید از آن عبور کرد و گذار را تحقق بخشید، شعار «پیش به سوی آینده» را در دستور کار خود قرار می‌دهند. «ما عادت کرده‌ایم که رشد را یگانه مسیر برون‌رفت از بحران‌ها بدانیم و تخریب ناشی از آن را از یاد ببریم؛ حال آنکه همواره شکوفایی از دل رویه‌های زیست‌محور سربرآورده است.» (همان، ص ۲۸) [تأکید از من است.] این همان نقطه‌ای اشتراک احزاب سیاسی متعارض امروز ایران است که هیچ‌کدام تا به حال تولید و توسعه را مسئله‌مند نکرده‌اند. توفیق نیز به این موضوع از منظر متفاوتی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «امروزه استراتژی توسعه سیاسی دیگر جذابیتهایی ندارد و جای آن را ایده "بازار آزاد"، "خصوصی‌سازی" و "رهایی‌سازی" اقتصاد گرفته است.» (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۲۰۳) اما طبقه‌ای اکولوژیکال حامل مسئله‌ی متفاوتی است. «سیاست طبقه اکولوژیکال خود امکان سکونت‌پذیری سیاره‌ای را به‌عنوان ابژه خود برمی‌گیرد. این تغییر نه فقط یک مبنای مادی تازه برای سیاست، بلکه منطقی متفاوت از کلیت را نیز به همراه دارد - کلیتی که در آن اتحادها در سراسر نزاع‌های ناهمگون، که بسیاری از آن‌ها کلاً از چارچوب‌های انسان‌محور فراتر می‌روند، صورت‌بندی می‌شوند.» (Gorji-Sefat, 2026, p. 6) [تأکید از من است.] به زبان دیگر، تمامی احزاب سیاسی حال حاضر ایران بر مبنای مادی کلاسیک، منطق مادی تولیدمحور و انسان‌محور را تداوم می‌بخشند. آنها از منطق مادی کلاسیک مبتنی بر تولید انسان‌محورانه فراتر نرفته‌اند.<sup>۱۴</sup> منطق مادی و کلیت انسان‌محورانه نظام دانش-قدرت، میراثی است که حتی به نامیدن تعلیق نیز رسیده است. به همین خاطر توجه توفیق بر روی غلبه سوژگی مرد شیعه

فارس و از سوی دیگر تلاش برای ایستادگی در مقابل مرد-میهن-آبادی، در چارچوب منطق مادی کلاسیک و کلیت انسان‌محورانه رقم می‌خورد. در آخرین نوشته‌ی توفیق، در *تمنای آینده* سپری شده، هنوز این میراث وجود دارد. همان‌طور که مطرح شد، در غیاب زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، ایستادگی در مقابل مرد-میهن-آبادی در ورطه‌ی سیاست هویت می‌افتد و در چنین ورطه‌ای، زن-زندگی-آزادی در درون خود حامل مرد-میهن-آبادی، برای شکل‌دادن به هویت خودش در برابر دیگری هویتی خواهد بود. همان‌طور که در روزهای قبل از ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه نظاره‌گر بودیم، مرد-میهن-آبادی با نام دیگری ظهور پیدا کرد و نزاعی با زن-زندگی-آزادی را به راه انداخت. سوژه‌محوری و درافتادن به ورطه‌ی سیاست هویت، توان مسئله‌مندسازی سکونت‌پذیری را سلب می‌کند و توان مقاومت در برابر راهبردهای ارزان‌سازی را تضعیف می‌کنند. از لحظاتی که اهمیت زیست‌بوم‌شناسی تعلیق احساس شد، در خوانش زن-زندگی-آزادی بود. به نحوی که نزاعی که هنوز با زن-زندگی-آزادی شکل می‌گیرد می‌تواند نشانی از امکان درونی زن-زندگی-آزادی برای به چالش کشیدن منطق مادی آنتروپوسنتریک باشد. در این‌جا بخشی طولانی از کتاب *در آستانه‌ی ظهور طبقه‌ای اکولوژیکال* را می‌آوریم تا محل نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با گفتمان گذار و نظام دانش-قدرت کنونی مشخص شود.

«منازعات طبقاتی در دو قرن اخیر تاریخ را فقط حول محور تولید و

توزیع محصول آن سازمان‌دهی کرده‌اند. به شکلی عامدانه و نظام‌مند از محدودیت‌های مادی سیاره غفلت ورزیده‌اند. پیامد این غفلت آن است که طبقه‌ی اکولوژیکال نوظهور دیگر نمی‌تواند صرفاً از رهگذر تحلیل وضعیت تولید خود را تعریف کند. آنچه این طبقه را در تقابل با سایر طبقات قرار می‌دهد اراده‌ی آن برای محدود ساختن جایگاه نیروهای تولید است؛ در حالی که دیگر طبقات همچنان بر گسترش آن اصرار دارند. تعبیر فریبنده‌ی «گذار»، به شکلی ناشیانه آنچه را که در واقع نوعی دگرگونی خشونت‌آمیز است، نمایان می‌سازد. مبارزه‌ی طبقاتی نوین جایگاه خود را در نسبت با این تنش تعریف می‌کند. همچون گذشته مسئله‌ی محوری دیگر صرفاً درگیری‌های طبقاتی درون نظام تولید نیست؛ بلکه این مسئله اکنون به رابطه‌ای اساساً مجادله‌آمیز میان نظام تولید و حفظ شرایط سکونت‌پذیری

گره خورده است. همین لایه‌ی جدید تنش است که بداعت کلی وضعیت کنونی را رقم می‌زند. طبقات سنتی یعنی طبقاتی که توسط مارکس و اندیشمندان لیبرال از خلال خوانشی اقتصادی از تاریخ تعریف شده‌اند، مسائل مرتبط با سکونت‌پذیری را در نسبت با روابط تولید تفسیر می‌کنند. حال آن‌که طبقه‌ی اکولوژیکال نوظهور رویکردی معکوس در پیش می‌گیرد. در پس نظم ظاهری مدرن، شکاف‌ها و تضادهای واقعی رخ می‌نمایند و در ژرفای منازعات طبقاتی، کشمکش‌های طبقاتی دیگری در جریان است. طبقه‌ی اکولوژیکال در ستیز با منطق تولید می‌کوشد تا خود را تعریف کند و از رهگذر این مبارزه رویه‌های زیست‌محوری را به روابط تولید اضافه می‌کند که از دیرباز بیرون از حیطه‌ی فعالیت انسانی در نظر گرفته می‌شدند؛ اما در حقیقت این رویه‌ها با فراهم‌کردن امکان تولید همواره پیرامون روابط تولید گسترده شده و آن را احاطه کرده بودند.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص ۲۸ و ۲۹)

همان‌طور که لاتور مطرح می‌کند، طبقه‌ی اکولوژیکال با طرح مسئله‌ی زیست‌پذیری از نزاع طبقاتی مبتنی بر تولید و توزیع فراتر می‌رود. به زبان دیگر، طبقه‌ی اکولوژیکال، منطق مادی تولیدی انسان‌محور را به چالش می‌کشد. در بخش قبلی توضیح داده شد که در تعلیق لحظه‌ی حال، لحظه‌ی حال که به لحظه‌ای نامتعین بدون پیوند با گذشته و آینده تبدیل می‌شود، سوژه‌محوری سر برمی‌آورد. سوژه‌محوری‌ای که رسالت تحقق‌گذار را بر عهده‌ی سوژه‌های مخصوص می‌گذارد. آن سوژه، اگر در سپیده‌دم ایران مدرن، سوژه‌ی مرد شیعه فارس بوده است، در طبیعتی ایستاده بوده است که موهبتی رایگان از جانب خداوند در جهت ترقی او است. در دوره‌ی پهلوی هم با سر بر آوردن سوژگی ناسیونالیستی مواجهیم که این‌بار مفهومی ناسیونالیستی از ترقی دارد. می‌توانیم بگوییم از دوگانه‌ی طبیعت/مملکت اسلامی رساله‌ی یک کلمه به مملکت و ملت در معنای ناسیونالیستی آن رسیده‌ایم. این دگرگونی‌ها که البته پیرو یک سیر زمانی خطی نیستند، نیازمند بررسی‌های بیشتر هستند. به‌طور کلی، می‌توانیم نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با نظام دانش-قدرتی که گفتمان‌گذار بر آن غالب است را از طریق مطرح‌کردن زیست‌پذیری بررسی کنیم. با مطرح کردن زیست‌پذیری، منطق

مادی انسان‌محوری در پس تعلیق لحظه حال به چالش کشیده می‌شود و امکان بازتعریف و بازآبداع به دست می‌آید.

آن‌گونه که لاتور مطرح می‌کند «طبقه‌ی اکولوژیکال، در تقابل با طبقات محوری سنتی، خود را طبقه‌ای می‌داند که از حق بازتعریف مفاهیم بنیادی چون خاک، قلمرو، سرزمین، ملت، مردم، پیوند، سنت، مرزوحده، به زبان و شیوه‌ی خود برخوردار است.» (همان، ص ۳۴ و ۳۵) تأکید از من است. [از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، امکان خوانشی متفاوت از زن-زندگی-آزادی و تاریخ معاصر ایران وجود دارد. مسئله‌ی تاریخ غیرشرق‌شناسانه که پرسش اساسی نامیدن تعلیق بود، همچنان برای طبقه‌ی اکولوژیکال مسئله‌ی مهمی است. هنگامی که «زندگی» در خوانش غالب مبتنی بر تعلیق لحظه‌ی حال انسان‌محورانه، محصور در زندگی انسانی می‌شود، سیاست مرگی که در آخرین نوشته‌ی توفیق مطرح شد، سازوکاری را فراموش کرده است که مرگ هرآنچه طبیعی یا غیرانسانی است را رقم می‌زند. این سازوکار، از طبیعت به انسان نیز گسترش می‌یابد و با خارج کردن جمعیت‌هایی انسانی از دایره مدنیت، یا از آنها انتظار «رام‌شدن» دارد یا مرگ. از این منظر، نزاع میان احزاب سیاسی امروز به نزاعی شبیه می‌ماند که کدام گروه بهتر می‌تواند رشد و توسعه را رقم بزند؟ و هر گروه البته با صورت‌بندی گروه مقابل به‌عنوان «سد راه» توسعه یا گذار، زمینه‌ی حذف گروه دیگر را آماده می‌کند. اما هنگامی که «زندگی» بر اساس سکونت‌پذیری معنای متفاوتی بیابد، زنجیره‌ی هم‌ارزی‌های متفاوتی می‌تواند رقم بخورد. لاتور می‌گوید: «طبقه‌ی اکولوژیکال میراث‌دار تمامی مبارزات گذشته است؛ مبارزاتی که همواره بازیگران جدیدی را به صحنه آورده است که تا پیش از آن در حاشیه قرار داشتند.» (همان، ص ۵۳) طبقه‌ی اکولوژیکال، در زن-زندگی-آزادی توانی را مشاهده می‌کند که موجب ائتلاف‌هایی متفاوت و وارد صحنه‌شدن نیروهای جدید می‌شود. البته توانی که در عمل به کار گرفته شده است اما جایگاه نظری خود را هنوز نیافته است.

## ۴.۲ زنجیره‌ی هم‌ارزی، زن-زندگی-آزادی و بازشناختن حدود زندگی

زن-زندگی-آزادی، رخدادی بود که از جهت فراگیری قابل توجه است. زن-زندگی-آزادی رخدادی بود که به استان سیستان و بلوچستان رسید و در آنجا جمعی خونین اتفاق افتاد. در این جا نکته‌ای که وجود دارد و توفیق به آن نیز اشاره کرده است؛ تهران محوری. اما تهران محوری تنها در برنامه‌های توسعه حضور ندارد بلکه در نظام دانش اجتماعی-تاریخی ما نیز وجود دارد. تهران همچون میدان جاذبه‌ای که کانون بایگانی نظام دانش اجتماعی-تاریخی ما محسوب می‌شود. تهران محوری صرف یک جهان‌بینی نیست، بلکه مبتنی بر همان سازوکار آنتروپوسنتریک تعلیق و منطق مادی کلاسیک تولید است. به زبان دیگر، تهران محوری را از این جهت که اگر بخواهد گذار رخ بدهد باید از تهران رخ بدهد، می‌توان مشاهده کرد. تهرانی که ابتدا دارالخلافه ناصری و مرکز انسان مسلمان ایرانی در مسیر ترقی بوده است و در تجدد مهندسانی دوره‌ی پهلوی و پس از انقلاب، همچون مغز برنامه‌ریز و راهبری معرفی می‌شود. حتی در بحران‌های محیط‌زیستی، مانند کم‌آبی، می‌توان مشاهده کرد که از منابع آبی استان‌های دیگر برای تهران مصرف می‌شود تا تهران بتواند به ترسیم نقشه‌ی «رشد» و «به پیش رفتن» ادامه بدهد. تهران به عنوان جغرافیایی که می‌تواند گذار را کامل کند، مشروعیت بهره‌برداری از زیست‌بوم تمام جغرافیای ایران را که در تعلیق لحظه‌ی حال، ارزان شده است را دارد. در بستر تهران محوری، استان‌های دیگر از دایره‌ی مدنیت کنار گذاشته می‌شوند. هنوز اصطلاح «شهرستانی» و بازنمایی‌های «شخصیت شهرستانی» در فیلم و سریال‌ها و زندگی روزمره وجود دارد. اما در زن-زندگی-آزادی استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان در روند خیزش نقش داشت. استان سیستان و بلوچستان، از استان‌هایی است که در دوگانه‌ی سنت/مدرنیته، در سنت جای گرفته است. یعنی در بیرون از دایره‌ی مدنیت. اینگونه چنین استان‌هایی به منابعی برای بهره‌برداری در جهت تحقق گذار توسط تهران تبدیل می‌شوند. پیش‌تر سعی شد نشان داده شود که دوگانه‌ی سنت/مدرنیته قابل تأویل به دوگانه‌ی طبیعت/جامعه است و جامعه‌ی مدرن است که با ابداع طبیعت خواهان دفاع از خود در مقابل طبیعت است. توفیق بیان می‌کند که «پارادایم حاکم بر علوم اجتماعی ما، پارادایم مدرنیسم و تقابل سنت و تجدد، نظام‌بخش گفتمان (جامعه‌ی دوران گذار) بوده است.» (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۲۴) همان‌طور که توفیق به دوگانه‌ی سنت/مدرنیته در گفتمان غالب بر

نظام دانش که گفتمان جامعه‌ی گذار است اشاره می‌کند، می‌توانیم بگوییم این دوگانه حامل دوگانه‌ی طبیعت/جامعه است. طبیعت-سنت در مقابل جامعه-مدرنیته ابداع می‌شود تا قابل بهره‌برداری شود. تعلیق لحظه‌ی حال هم نشان‌دهنده‌ی فردیت تاریخی نظام دانش اجتماعی ایران و نیز ابداع طبیعت و ارزان‌سازی آن است. بر این اساس، استان‌هایی که در دایره‌ی سنت قرار می‌گیرد، استان‌هایی هستند که ارزان‌سازی می‌شوند تا همچون منبعی برای تحقق گذار استفاده شوند. برای مثال می‌توان خشک کردن تالاب هورالعظیم را به یاد آورد. از عوامل جدی خشک شدن بخش عظیمی از تالاب هورالعظیم، ایجاد چاه‌های نفت در آن منطقه بوده است.<sup>۱۵</sup> خشک کردن تالاب هورالعظیم که مستقیماً زیست‌پذیری استان خوزستان را با بحران مواجه می‌کند بدون ارزان‌سازی طبیعت ممکن نیست. ارزان‌سازی طبیعت که به دلیل استخراج نفت در جهت «تولید ثروت» صورت می‌گیرد. تهران‌محوری در این‌جا نیز خودش را نشان می‌دهد. استان خوزستان با شاخص فلاکت ۱۰۱ درصدی جزو ده استان ایران با بالاترین شاخص فلاکت است، اما تهران با شاخص فلاکت ۷۹.۶ درصدی کم‌ترین شاخص فلاکت را در میان استان‌های ایران دارد.<sup>۱۶</sup> از این جهت، مادیت سازوکار تعلیق خودش را در پهنه‌ی سرزمینی نشان می‌دهد. تعلیق لحظه‌ی حال که همچنین ارزان‌سازی لحظه‌ی حال است، بر اساس دوگانه‌ی طبیعت/جامعه، سنت/مدرنیته، رابطه‌ی سلسله‌مراتبی را میان استان‌های ایران شکل می‌دهد. این بحث قابل بسط دادن است. در اینجا می‌خواستیم اشاره‌ای داشته باشیم که سازوکار تعلیق، چگونه در مناسبات مادی عمل می‌کند و همچنین نظام دانشی که گفتمان گذار بر آن غالب است چگونه با طبقه‌بندی استان‌هایی ذیل مقوله‌ی سنت، از مسئله‌مندی آنها پرش می‌کند. در نظام دانش اجتماعی نه چگونگی رخدادی مانند زن-زندگی-آزادی در سیستان و بلوچستان مسئله‌مند شده است و نه خشک شدن تالاب هورالعظیم. ارزان‌سازی جان‌ها در سیستان و بلوچستان که مردم استان را به حاشیه می‌راند، امتدادی از ارزان‌سازی طبیعت خوزستان است که زیست‌پذیری استان را برای بهره‌برداری از طبیعت نادیده می‌گیرد. همان‌طور که گفته شد نادیده گرفتن زیست‌پذیری، در بستر سازوکار تعلیقی رخ می‌دهد که برای تحقق گذار، طبیعت و امر سنتی را بایستی وارد

دایره‌ی مدنیت کند و در آن تصرف کند. توجه به درهم‌تنیدگی راهبردهای ارزان‌سازی، قدمی برای تشکیل زنجیره‌ی هم‌ارزی میان جمعیت‌های متفاوت است.

می‌توان گفت که امکان دارد در رخداد زن-زندگی-آزادی، در عمل، هم‌ارزی‌ای رخ داده باشد و دگرگونی‌ای در معنای زن-زندگی-آزادی در حال تحقق بوده باشد. از موضوعاتی که تاکنون به‌قدر کافی بررسی نشده است همین است که چطور استان‌هایی که در طبقه‌بندی استان‌های «سنتی» جای می‌گرفتند در جنبش زن-زندگی-آزادی شرکت داشته‌اند و چگونه جنبش را فهمیده‌اند.<sup>۱۷</sup> اما تا به حال این دگرگونی در عمل، نتوانسته است زبان‌مند بشود. به‌خصوص در مورد آزادی‌لاتور بحث قابل توجهی دارد.

«آزادی چه در معنای سلبی آن به‌مثابه‌ی فرد از قیود و سلطه‌ی صاحبان قدرت و چه در معنای ایجابی‌اش به‌مثابه‌ی بستری برای همزیستی جوامع مستقل، بر پایه‌ی مرزبندی‌هایی میان افراد یا جوامع انسانی تعریف شده است؛ مرزبندی‌ای که دیگر در دنیای کنونی کارایی ندارد؛ چراکه امروز دیگر نمی‌توان بین جهان طبیعی که از آن تغذیه می‌کنیم و جهانی که بستر زیست اجتماعی ماست، خط و مرز کشید. این دو جهان درهم‌تنیده و نیازمند همزیستی‌اند.» (همان، ص ۳۹) خوانش‌های غالب و حتی متفاوت از زن-زندگی-آزادی هنوز به همزیستی جهان طبیعی و جهان اجتماعی که می‌توان در بازتعریف و بازخوانی رخداد زن-زندگی-آزادی به آن رسید، توجهی ندارند.

امروزه در زمانه‌ای که «هرآنچه سخت است و استوار، دود می‌شود و به هوا می‌رود» درحال فرونشاندن زمین زیر پایمان و دودآلوده‌کردن هوایی است که تنفس می‌کنیم، زن-زندگی-آزادی از منظر اکولوژیکال، می‌تواند عزیمتگاهی برای مسئله‌مندسازی بقای جهان طبیعی و اجتماعی ما - نه دوگانه‌ی جهان طبیعی/اجتماعی-باشد. باقی‌ماندن در دوگانه‌ی طبیعت/جامعه و محصورکردن آزادی و زندگی در تولید و مصرف انسانی، امتداد ارزان‌سازی طبیعت و هرآنچه که وارد دایره‌ی طبیعت می‌شود است. همان‌طور که مور نیز اشاره می‌کند، ارزان‌سازی طبیعت، مقدمه‌ی ارزان‌سازی جان انسان‌ها است.

«در تمامی زمینه‌ها و مقیاس‌ها از دولت-ملت‌ها گرفته تا اجتماعات انسانی یا موجودات زنده، اکولوژی می‌کوشد تا مرزهای مفاهیم سنتی محدودیت را بازنگری و بازسازی کند. ازاین‌رو رهایی به معنای گسستن از چارچوب‌های بسته‌ای که ایده‌های آزادی را چه در گفتمان‌های لیبرال و چه در اندیشه‌ی سوسیالیستی صرفاً در خدمت تولید و مصرف

انسانی تعریف کرده‌اند. این رهایی اکنون مستلزم بازشناختن حدودی است که بقای ما بر آن استوار است.» (همان، ص ۳۹ و ۴۰) [تأکید از من است.] «منطق مادی متفاوت» و «کلیت» متفاوتی که مطرح شد در همین نکته نهفته است که طبقه‌ی اکولوژیکال مرزهای دوگانه‌های کلاسیک غالب را دگرگون می‌کند.

تاکنون سعی شد با توضیحی پیرامون طبقه‌ی اکولوژیکال، محل نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با نظام دانش-قدرت مبتنی بر تعلیق مشخص شود. به‌خصوص نزاع میان منطق مادی متفاوت طبقه‌ی اکولوژیکال با منطق مادی کلاسیک احزاب کنونی. همچنین این موضوع مطرح شد که چگونه طبقه‌ی اکولوژیکال می‌تواند مادیت تعلیق را نشان دهد و همچنین چگونگی تداوم سوژه‌محوری در سازوکار تعلیق و نامیدن تعلیق را نیز مسئله‌مند سازد. در ادامه قصد داریم در جهت بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال قدم برداریم. در کتاب لاتور و شولتز، آنچه که انجام نمی‌شود، بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال است. در مقاله‌ی ۲۰۲۶ کوشا گرجی‌صفت، او سعی می‌کند پروژه‌ی لاتور و شولتز را ادامه دهد. ما نیز سعی خواهیم کرد در این نوشتار، به‌طور اجمالی، قدمی در جهت بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال برداریم. این موضوع نیازمند پژوهش‌های بیشتر است که می‌بایست در آینده انجام شوند.

### ۴.۳ حیوانی‌سازی، ارزان‌سازی و شکل‌گیری هژمونیک طبقه‌ی اکولوژیکال

«طبقه‌ی اکولوژیکال، یک گروه اجتماعی در انتظار کشف‌شدن نیست، بلکه یک شکل‌گیری هژمونیک است که باید ساخته شود. ظهور آن به مفصل‌بندی مذاکرات اکولوژیک - تصرف زمین، گونه‌زدایی، هتروپاتریارکی، و نابودی جهان‌های چندگونه‌ای - در یک پروژه‌ی سیاسی مشترک بستگی دارد.» (Gorji-Sefat, 2026, p. 33) همان‌طور که گرجی صفت اشاره می‌کند، طبقه‌ی اکولوژیکال طبقه از-پیش-حاضر نیست. لاتور نیز اشاره می‌کند که طبقه‌ی اکولوژیکال برخلاف طبقات کلاسیک، بر اساس نسبتش با ابزار تولید تعریف نمی‌شود. برای همین است که می‌تواند کلیت متفاوتی را رقم بزند که از چارچوب انسان‌محورانه‌ی طبقات کلاسیک فراتر برود. در بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال در ایران، می‌خواهیم هم‌ارزی میان جمعیت زنان،

ایلات و عشایر را بررسی کنیم. سازوکار آنتروپوسنتریک تعلیق بر اساس منطق مادی کلاسیک، بستر نزاع احزاب سیاسی بر سر توسعه است. منطق مادی کلاسیک و آنتروپوسنتریک سازوکار تعلیق، زمینه را برای شکل‌گیری جریان حیوانی‌سازی، ارزان‌ساز و سلسله‌مراتب هتروپاتریارکی آماده می‌کند. جریان حیوانی‌سازی، جمعیت‌های انسانی‌ای را در خارج از دایره‌ی مدنیت تعریف می‌کند که می‌بایست به همراه طبیعت، وارد دایره‌ی مدنیت بشوند. به زبان دیگر، آنها باید رام بشوند. این موضوع را می‌توان در پروژه‌ی ساخت راه‌آهن دنبال کرد. در کنار هدف ترقی اقتصادی، پروژه‌ی راه‌آهن‌سازی با ساخت شهروند ملی و رام کردن جمعیت‌های ایلاتی و عشایری پیوند خورده بود. «توسعه‌ی راه‌آهن ایران به تلقی جامعی از انسان "مدرن" پیوند خورد. دگرگونی فرهنگی که با راه‌آهن آغاز می‌شد، می‌توانست شهروندی ملی همگنی را بیافریند که به نوبه‌ی خود دگرگونی اقتصادی بی‌سابقه‌ای را برانگیزد.» [تأکید از من است.] (کویاگی، ۱۴۰۲، ص ۱۰۲) کویاگی در کتاب «ایران در حرکت»، بحث می‌کند که چگونه نقشه‌ی مسیر راه‌آهن متأثر از این ایده بود که بتواند جمعیت‌های ایلاتی و عشایری را رام کرد. ساخت «شهروندی ملی همگن» با هدف ترقی اقتصادی، در پس خود، حیوانی‌سازی جمعیت‌های ناهمگنی را دارد که می‌بایست شهروند بشوند. مرکز شهروند ملی همگن نیز، تهران قرار می‌گیرد. به‌طور کلی، انسان‌محوری سازوکار تعلیق در افق ترقی، رسالت تحقق‌گذار را بر دوش انسان شیعه‌ی فارس و تهران‌نشین می‌گذارد. او است که بایستی دایره مدنیت را گسترش بدهد و در طبیعت که هدیه‌ی رایگان الهی است، تصرف کند و جمعیت حیوانی‌سازی‌شده را رام کند. منطق حیوانی‌سازی، در بستر طبیعت ارزان‌شده، تداوم راهبرد ارزان‌سازی است که در نهایت، به جان‌های ارزان و تیمارداری ارزان ختم می‌شود. «... چنین زبان حیوان‌ساز، پیوستاری از خشونت را مجاز می‌کرد: از تصرف زمین تا ... نابودی.» (Gorji-Sefat, 2026, p. 27) از تخت‌قاچاق کردن ایلات تا «رام‌سازی وحشیان» با زبان حیوانی‌سازی مواجهیم که با اعمال خشونت می‌بایست جمعیت‌هایی را به دایره‌ی مدنیت وارد کند. همان‌طور که طبیعت رایگان و منفعل است، جمعیت حیوانی‌سازی شده، وحشیان، نیز نیروی کار ارزان‌شده و منفعل هستند. جمعیت زنان وضعیت متفاوتی پیدا می‌کنند. اما در این

وضعیت متفاوت تداوم راهبرد ارزان‌سازی طبیعت را مشاهده می‌کنیم. مجله‌ی «عالم نسوان» می‌تواند برای ترسیم وضعیت متفاوت جمعیت زنان به ما کمک کند. «عالم نسوان» از مجلات ویژه زنان بود که در سال ۱۲۹۱ شمسی، در تهران به صاحب‌امتیازی نوابه خانم صفوی تأسیس شد. این مجله زیر نظر فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی انائیه آمریکایی ایران منتشر می‌گردید. در مجله‌ی عالم نسوان می‌خوانیم که زنان چگونه می‌بایست ترقی کنند؛ «خانم‌هایی که نسبتاً احساساتشان بیدار شده و خود را در مقام طبیعی نمی‌بینند، سؤال می‌نمایند چطور ترقی کنیم؟ ... ما وقتی ترقی می‌کنیم که قدر خود را دانسته و همسران لایق برای خود انتخاب کنیم...»<sup>۱۸</sup> در مجله‌ی عالم نسوان، بیان می‌شود که «تمامی مملکت ایران در مسیر ترقی است و مملکت زنان نیز خانه آنها است» که بایستی بر اساس ایده‌ی ترقی اداره شود. تأسیس مجله «عالم نسوان» نیز برای «ترقی عالم نسوان»<sup>۱۹</sup> است. در هر شماره از مجله عالم نسوان با معرفی انواع پوشش‌های زنانه «مترقی» مواجه می‌شویم؛ از معرفی انواع پوشش تا لوازم خانگی جدید و شیوه‌های خانه‌داری «مترقی». شیوه‌های خانه‌داری «مترقی» برای زنانی است که از «مقام طبیعی» خود فاصله گرفته‌اند و «متمدن» شده‌اند. «از آنجایی که تکلیف هر زن متمدنه در طرز لباس و حسن انتخاب آن می‌باشد... در هر شماره یکی دو نمونه با طرزی مطبوع و اسلوبی مرغوب از روزنامجات آمریکا و اروپا اخذ نموده...»<sup>۲۰</sup> [تأکید از من است]. شیوه‌های خانه‌داری «مترقی» شامل دستورپخت غذا، بچه‌داری، همسرمداری و نحوه‌ی سامان‌دادن امور خانه است که باید بر اساس یک برنامه صورت بگیرد. خروج زنان از «مقام طبیعی» مستلزم ابداع زن است. مور در کتابش بحث ابداع زن را ذیل تیمارداری ارزان مطرح می‌کند. «برای به‌وجود آوردن نظم طبیعت ارزان و کار ارزان باید بدون هیچ هزینه‌ای کارهای دیگری انجام می‌شد- بالاتر از همه، ایجاد بدن‌هایی که کارهای ارزان را انجام دهند. کار مزدبگیری بی‌تردید بدون کار بی‌مزد، به‌ویژه تیمارداری، بسیار گران خواهد بود.» (مور و پاتل، ۱۴۰۲، ص ۱۶۹) تیمارداری به عنوان کار بی‌مزد زنانه، پس‌زمینه‌ی امکان کار مزدی‌ای است که می‌خواهد طبیعت را تصرف کند.

«بر بدن انسان‌ها، گاه به استفاده از پزشکی و همواره به شیوه‌ای قانونی، یکی از دو رسته گریزناپذیر تحمیل شد: مرد یا زن. دوگانه‌های دامن‌گیر این جداسازی، جامعه/طبیعت، مرد/زن و کار بی‌مزد/ کار مزدبگیری، شیوه‌ای از اندیشه را بر جای گذاشته که در زیست‌بوم‌شناسی جهانی سرمایه‌داری انسان‌ها را به لغزش‌های چشم‌گیری کشانده است: ما همواره تنها کار راستین را کار مزدبگیری می‌دانیم و کار تیمارداری را که انجام همه‌ی کارهای مزدبگیری را ممکن می‌کند به فراموشی می‌سپاریم.» (همان، ص ۱۷۰)

مور از هم‌پوشانی جریان حیوانی‌سازی و خانگی‌سازی سخن می‌گوید. در مجله‌ای مانند مجله‌ی *عالم‌نسوان* که از جمله مجلاتی بوده است که جمعیت مخاطبش، زنان شهری فاصله‌گرفته از «مقام طبیعی‌شان» هستند، با ارزان‌سازی تیمارداری مواجهیم. نامیدن تعلیق با زیست‌بوم‌شناسی تعلیق است که می‌تواند پرتویی بر سازوکار انسان‌محورانه و ارزان‌ساز تعلیق لحظه‌ی حال بیندازد. به زبان دیگر، سازوکار تعلیق لحظه‌ی حال، سازوکار ارزان‌سازی لحظه‌ی حال نیز هست! در نامیدن تعلیق، توفیق به سراغ بررسی کتاب «*زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش*» افسانه نجم‌آبادی می‌رود. اما بر اساس زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، جایگاه مرزی کتب نجم‌آبادی در نامیدن تعلیق می‌تواند تغییر کند. «پخت‌وپز، آموزش، غذا دادن، درمان، سازمان‌دهی و تقدیس همه به پیش از سرمایه‌داری باز می‌گردد ... اما در مرز سرمایه‌داری، کنش‌های تیمارداری که دستشوی تغییراتی چشم‌گیر شدند بازتاب و توسعه‌دهنده انگاره‌های مسیحیت مدرن از جنسیت و قدرت بودند.» (همان، ص ۱۶۷) تغییر جایگاه کتاب افسانه نجم‌آبادی بر اساس پیوندی است که میان دگرگونی جنسیت در ایران معاصر و تیمارداری ارزان انجام می‌گیرد. اما در نامیدن تعلیق، در غیاب زیست‌بوم‌شناسی، منطق مادی و انسان‌محور سازوکار تعلیق آشکار نمی‌شود. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق با آشکارسازی این وجوه از سازوکار تعلیق، قدمی برای ظهور طبقه‌ی اکولوژیکال برمی‌دارد. بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال می‌تواند از طریق هم‌ارزی جریان حیوانی‌سازی و خانگی‌سازی انجام شود که امروزه نیز به صورت متفاوتی حضور دارند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، هنوز با مفهوم «شهرستانی» مواجهیم که در امتداد خارج کردن جمعیت‌های خارج از

تهران و به‌طور کلی غیرشهرنشین از دایره مدنیت است. از سوی دیگر زن-زندگی-آزادی در بستر خوانش غالبی که نزدیک به سیاست هویت است، مرد-میهن-آبادی را به‌صورت گوناگون بازتولید می‌کند. به این معنا که خوانش‌های غالب مبتنی بر تعلیق با عدم مسئله‌مندسازی منطق مادی کلاسیک انسان‌محورانه و تولیدمحور، در بستر دوگانه‌های طبیعت/جامعه و زن/مرد باقی می‌مانند. این دوگانه‌ها با آنچه که گرجی‌صفت در مقاله‌اش هتروپاتریارکی می‌نامد مرتبط است. «در قلب تصرف زمین توسط استعمار شهرک‌نشین و تحمیل سلسله‌مراتب‌های جدید، هتروپاتریارکی قرار دارد... هتروپاتریارکی هم تصرف بومیان و هم طبیعی‌سازی سلطه‌ی مردان را پایه‌گذاری می‌کند.» (Gorji-Sefat, 2026, p. 29) همچنین «استعمار شهرک‌نشین از طریق سلب نظام‌مند حقوق زنان بومی و از طریق خشونت نهادینه‌شده عمل می‌کند که آن‌ها را به‌طور نامتناسبی در معرض تجاوز جنسی و حاشیه‌رانی سیاسی قرار می‌دهد.» (همان) در موضوع زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، در ایران، هتروپاتریارکی را می‌توان این‌گونه مورد خوانش قرار داد که چطور مرد شیعه فارس که عهده‌دار تحقق‌گذار و وارد کردن طبیعت رایگان و وحشیان به دایره‌ی مدنیت است، در سلسله‌مراتبی انسان‌محورانه و مردم‌محورانه کنش خود را انجام می‌دهد. هتروپاتریارکی سلسله‌مراتب انسان‌محورانه و مردم‌محورانه است که در نسبت با ایده‌ی ترقی، حق طبقه‌بندی زنان و جمعیت غیرشهرنشین و موجودات غیرانسانی را به سوژه‌ی مرد شیعه فارس اعطا می‌کند. همه‌ی امور بایستی از مقام طبیعی‌شان خارج بشوند و وارد دایره‌ی مدنیت شوند تا گذار تحقق بیابد. با این طبقه‌بندی نیز مرزکشی‌ها و ابداعات انجام می‌گیرد، تا مرکز و پیرامون مشخص شود و امور مانع ترقی حذف شوند. پیرامون هتروپاتریارکی از تشبیه زمین به مادر سخن می‌توان گفت که اساساً تصرف زمین را کنشی جنسیتی است. در رسایل مشروطیت مانند رساله‌ی «تازیانه غیرت»، ایران همچون مادری مریض که تمامی ایرانیان فرزند این مادر هستند معرفی می‌شود. «ای فرزند برومند وطن و ای برادر ارجمند من، اگر خواب هستی بیدار و اگر از باده غفلت مستی، هشیار باش که وطن در خطر است. تو فرزند برومند وطنی و امروز وطن تو گرفتار هزاران درد و غم است... وطن خانه تو است؛ وطن مادر تو است.» (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۳، ص ۱۵۲) [تأکید

از من است. [براین اساس می‌توانیم مسئله را اینگونه مطرح کنیم که در دگردیسی آنتروپوسنتریک در دوره‌ی مشروطه، تصرف در طبیعتی که رایگان و هدیه‌ی الهی است، توسط مرد شیعه فارس که عهده‌دار به‌سرانجام‌رساندن ترقی است، کنشی جنسیتی است. تصرفی که در تمثیل رابطه‌ی مادر و فرزند، همچون رابطه‌ای بی‌هیچ چشم‌داشتی از مادر ترسیم می‌شود. همان‌طور که تیمارداری ارزان شده است، و کار بی‌مزد زنانه در خانه لازمه ترقی است، سرزمین همچون مادر به‌طور بلاعوض هدایایی را فرزندش می‌بخشد. ردپای دگردیسی آنتروپوسنتریک را در این‌جا نیز می‌توان دید. شاید پیش از دوره‌ی معاصر سرزمین به مادر تشبیه می‌شده است، اما با دگردیسی آنتروپوسنتریک، رابطه‌ی مادر و فرزند تبدیل به رابطه‌ای بر اساس منطق مادی تولیدمحور در بستر هتروپاتریارکی صورت‌بندی می‌شود و تمثیل مادر به راهبرد ارزان‌سازی طبیعت و هدیه‌پنداشتن طبیعت پیوند می‌خورد. زنان نیز که عهده‌دار تیمارداری ارزان می‌شوند، در سمت مادر در دوگانه‌ی ابداع‌شده مادر/فرزند قرار می‌گیرند. با مطرح کردن هم‌ارزی میان جمعیت زنان و غیرشهرنشین که ابژه‌ی راهبرد ارزان‌سازی و حیوانی‌سازی قرار گرفته‌اند، سعی شد تا نشان داده شود چگونه می‌توان زنجیره‌ی هم‌ارزی‌ای برای بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال تشکیل داد. اما روی دیگر بدن‌مندی طبقه‌ی اکولوژیکال، بدن‌مندی آن از طریق جمعیت دانشگاهی و نظام بایگانی خارج از تهران است که سعی می‌شود در قسمت نهایی بخش چهار نوشته به آن پرداخته شود. اهمیت جمعیت دانشگاهی و نظام پژوهشی برای بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال در هژمونیک‌ساختن این طبقه است. نشان‌دادن هم‌پوشانی‌ای که میان ارزان‌سازی طبیعت و تیمارداری، میان حیوانی‌سازی و خانگی‌سازی مترقیانه‌ی زنان وجود دارد، می‌تواند قدم ابتدایی برای بدن‌مندسازی طبقه‌ی اکولوژیکال در ایران باشد که فراتر از رابطه‌ی طبقاتی مبتنی بر ابزار تولید است. همان‌طور که لاتور و همچنین گرجی‌صفت مطرح می‌کنند طبقه‌ی اکولوژیکال، طبقه‌ای از-پیش-موجود نیست و می‌بایست ایجاد شود. طبقه‌ی اکولوژیکال با کلیت متفاوت خاص خود، می‌تواند ائتلاف‌های غیرمنتظره‌ای ایجاد کند. ائتلاف‌هایی که در عمل، به‌ویژه در رخداد زن-زندگی-آزادی رخ داد. اما در نظر، نتوانست زبان خود را بیابد. برای زبان‌مندسازی

بحران‌های زیست‌محیطی و هژمونیک شدن طبقه‌ی اکولوژیکال، وجود نظام پژوهشی برای این طبقه اهمیت می‌یابد.

«تنها زمانی که وابستگی متقابل به رویه‌های زیست‌محور به‌نحوی چشمگیر افزایش یابد و در تاروپود زندگی روزمره تنیده شود، می‌توان تمایز میان تداوم تولید و وقف خود برای حفظ شرایط زیست‌پذیری و رفاه حاصل از آن را به وضوح دریافت. از این منظر تمرین‌های خودتوصیفی به دگرگونی وضعیت سیاسی ارتباط پیدا می‌کنند؛ به گونه‌ای که با گسترش افق‌های تاریخی، محور آن از تولید صرف به سمت حفظ زیست‌پذیری می‌چرخد و به تبع عقلانیت نسبی کنشگران دگرگون می‌شود... در بدقابالی مضاعفی که گریبان‌گیر ما شده است، درست در لحظه‌ای که بیش از هر زمان دیگر به آن نیازمندیم - به ویژه در مواجهه با چالش‌های روش‌های نوین تحقیق - دانشگاه به تاراج رفته، نظام پژوهشی قربانی شده و آموزش به حاشیه رانده شده است. با این حال طبقه اکولوژیکال به نظام پژوهشی‌ای نیاز دارد که بتواند خود را با این وارونگی تاریخی سازگار کند.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص ۸۲ و ۸۳)

طبقه‌ی اکولوژیکال با مطرح کردن سکونت‌پذیری یا زیست‌پذیری به‌عنوان مسئله‌ی اصلی خود ناگزیر به تأملی در باب نظام دانش منتهی می‌شود. طبقه‌ی اکولوژیکال برای هژمونیک‌شدن نیازمند نظام پژوهشی‌ای است که بتواند سکونت‌پذیری را مسئله‌مند سازد. اما این نظام پژوهشی مورد نیاز، می‌بایست از طریق درگیری با نظام دانش مبتنی بر تعلیق شکل بگیرد. همان‌طور که توضیح داده شد، نظام دانش مبتنی بر تعلیق، با سازوکار آنتروپوسنتریک و منطق مادی کلاسیک خود، تهران‌محوری را در درون خود حمل می‌کند. ازجمله قدم‌هایی که طبقه اکولوژیکال می‌تواند برای درگیری با نظام دانش فعلی بردارد، فراتر رفتن از مرزهای دانشی در تهران است. حجم زیادی از بایگانی نظام دانش اجتماعی-تاریخی ایران در تهران جمع شده است. در چنین وضعیتی بیش از پیش برقراری ارتباط بین دانشگاه‌های تهران و استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان احساس می‌شود. برای مثال در شماره ۱ سال ۱۴۰۴ نشریه سره، نشریه انجمن علمی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، دانشجویان استان سیستان و بلوچستان، گیلان و اراک نیز

مشارکت کردند و به توصیف وضعیت علوم اجتماعی در استان‌های خود پرداختند. چنین فعالیت‌هایی قدم‌هایی کوچک اما لازم برای درگیری با محورشدن تهران در نظام دانش هستند. در واقع از این طریق می‌توان پیامدهای سازوکار تعلیق در پهنه سرزمینی را مشاهده کرد و ناپیکارچگی سازوکار تعلیق را دریافت. اما چنین امری منوط به زیست‌بوم‌شناسی تعلیق است تا مادیت هستی‌شناسی نظام دانش مبتنی بر تعلیق، آشکار شود.

#### ۴.۴ طبقه‌ی اکولوژیکال، تاریخ و زمان

وجهی از نزاع نامیدن تعلیق با سازوکار تعلیق، بر سر زمان و معنای تاریخ است. در تعلیق لحظه‌ی حال که لحظه‌ی حال دوپاره می‌شود، با گذشته‌ای شرق‌شناسانه-تاریخ- و آینده‌ای غربی-مدرن- مواجه می‌شویم. «محبوس ساختن گذشته در "سنتی" که شرق‌شناسانه خوانده می‌شود (تاریخ) و مقایسه آن با تجدد که آینده است (جامعه‌شناسی)». (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۱۳۸) توفیق این بحث را پیرامون عدم گفت‌وگو میان جامعه‌شناسی و تاریخ و نیز ضدتاریخی‌بودن جامعه‌شناسی مطرح می‌کند. گفتمان گذار معنای خاصی از زمان را در خود دارد. «در واقع تصور ما از زمان خطی است. اما این خط در لحظه‌ی حال دچار یک دوپارگی می‌شود.» (همان، ص ۲۰۶) توضیح بیشتری از توفیق پیرامون زمان را در درس‌گفتار «امر اجتماعی» او می‌توان یافت. برداشت خطی از زمان تکیه‌گاه گفتمان گذار و تعلیق لحظه‌ی حال است. زمان خطی گسست‌های تاریخی یا به زبان دیگر بدیع‌بودن و نبودن پدیده‌های اجتماعی-تاریخی را پنهان می‌کند. غلبه‌ی برداشت خطی از زمان را همان‌گونه که توفیق اشاره می‌کند می‌توان در فهم ما از جامعه‌شناسی کلاسیک مشاهده کرد. توفیق در درس‌گفتار «امر اجتماعی» است که اشاره می‌کند که برای مثال، خوانش ما از همبستگی مکانیکی و ارگانیکی دورکیم، گماین‌شافت و گزل‌شافت تونیس مبتنی بر زمان خطی است که گویی همبستگی ارگانیکی شکل تکامل‌یافته‌ی همبستگی مکانیکی است. البته اشکال تکامل‌یافته همراه با نوعی نگاه آرمانی مطرح می‌شوند. برداشت خطی از زمان موجب می‌شود نوبودگی جامعه‌ی مدرن و نظام دانش مدرن دیده نشود. تاکنون، پس از گذشت

سال‌ها از بحث توفیق اما خوانش غالب در جامعه‌شناسی آن‌چنان دستخوش دگرگونی نشده است. در نامیدن تعلیق توفیق برنامه‌ای برای نزاع با برداشت خطی از زمان را نیز سامان می‌دهد. طبقه‌ی اکولوژیکال هم از طریق مسئله‌مندسازی نزاعی با زمان و تاریخ را مطرح می‌کند که در اینجا برای نزاع با تعلیق و سوژه‌محوری آن حایز اهمیت است.

«چالش‌برانگیزترین مسئله برای طبقه‌ی اکولوژیکال مجادله با خود

ایده‌ای است که به تاریخ معنا می‌بخشد؛ ایده‌ای که آن را به عنوان روندی خطی و واحد در نظر می‌گیرد. وظیفه درهم‌تنیدن جهانی که از آن تغذیه می‌کنیم و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. ما را وادار می‌کند تاریخ را نه همچون حرکتی روبه‌جلو، آن‌گونه که مدرنیست‌ها تصور می‌کردند و با آسودگی گذشته را از آینده پیش‌رو جدا می‌ساختند؛ بلکه به مثابه تکرر شیوه‌های زیستن و مراقبت از روبه‌های زیست‌محور، فارغ از تعلق آن‌ها به زمان گذشته، حال یا آینده درک کنیم. بدین ترتیب نگاه به تاریخ از حالت یکپارچه و خطی که با استعاره معروف "پیکان زمان" نشان داده می‌شود فراتر رفته و به پراکندگی‌ای در تمامی جهات بدل می‌شود؛ پراکندگی‌ای که امکان بازیابی و بازسازی پیچیدگی‌هایی را که در معنای پیشین تاریخ تقلیل یافته بودند فراهم می‌کند.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص ۴۷ و ۴۸)

همان‌گونه که لاتور نیز مطرح می‌کند، مناقشه برسر تاریخ، چالش‌برانگیزترین مسئله طبقه اکولوژیکال است. نزاع طبقه اکولوژیکال با گفتمان گذار بر سر تاریخ نیز هست. از این جهت که گفتمان گذار با برداشت خطی از زمان که این خط در تعلیق لحظه‌ی حال دوپاره می‌شود و بستر سوژه‌محوری را شکل می‌دهد، شعار «پیش به جلو» را که لاتور نیز آن را مطرح می‌کند، در دستور کار خود نگه می‌دارد. تاریخ خطی، تمامی پراکندگی‌ها را به یکپارچگی‌ای تقلیل می‌دهد که در نهایت به سبب دوپاره‌شدن لحظه‌ی حال، به غلبه‌ی تاریخ نخبه‌گرا می‌انجامد. تاریخ خطی خوانش جنبش‌های معاصر را نیز دچار مشکل کند. برای مثال تا هنگامی که در چارچوب تاریخ خطی باقی بمانیم، نقطه‌ی ثقل تاریخ‌نگاری، تهران خواهد بود. همان‌طور که پیش‌تر در مورد سیستم‌های و بلوچستان و جنبش زن-زندگی-آزادی مطرح شد، در چارچوب تاریخ‌نگاری خطی‌ای که بر بستر تعلیق لحظه‌ی حال نوشته می‌شود، در نهایت تاریخ‌نگاری‌ای از

منظر تهران انجام می‌شود. پرسشی که هنوز برای پاسخ به آن کار زیادی انجام نشده است این است که حضور استان‌هایی که پیش‌تر در دایره‌ی سنت قرار می‌گرفتند، در جنبش زن-زندگی-آزادی چگونه قابل توضیح است؟ تجربه‌ی مردم استانی مانند سیستان و بلوچستان از جنبش زن-زندگی-آزادی به چه نحو بوده است؟ این نکته ناگفته نماند که قصدمان مسئله‌مند ساختن نگرش غالبی است که هم استان‌ها را طبقه‌بندی می‌کند و جنبش‌ها را صرفاً بر اساس تاریخ خطی می‌خواند. چنین نگاهی اما در عمل با تناقضاتی که مواجه می‌شود که در این جا سعی شد در پرسش مطرح‌شده بیان شود. طبقه‌ی اکولوژیکال با به‌چالش کشیدن ایده‌ی خطی تاریخ، امکان شکل‌گیری تاریخی که به پراکندگی در تمامی جهات تبدیل شود را فراهم می‌آورد. تاریخی که پراکندگی را در بر گیرد، امکان تاریخ‌نگاری‌های متفاوتی را با گشودگی نسبت به اموری که در حاشیه بوده‌اند و ساکت نگه داشته شده‌اند فراهم می‌آورد. از این منظر می‌توان تاریخ متفاوتی بر اساس پراکندگی از زن-زندگی-آزادی نوشت. در وضعیتی که مرد-میهن-آبادی و شکل متفاوت آن در صورت سلطنت‌طلبی، از روایت خطی از تاریخ خارج نمی‌شوند، زن-زندگی-آزادی با فراگیری‌ای که در عمل همراه خود داشت، برای نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با تاریخ خطی کمک‌کننده است.

«گسست میان جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و جهانی که از آن تغذیه می‌کنیم، صرفاً مسئله‌ای مکانی نیست؛ بلکه بُعد زمانی نیز دارد. این گسست به معنای تحمیل بار حل مشکلات کنونی بر دوش نسل‌های آینده و به تعویق انداختن مسئولیت‌ها است.» (همان، ص ۵۵) جامعه‌ی مدرن با ابداع دوگانه‌ی طبیعت/جامعه، نه صرف مسئله‌ای مکانی که گویی با خروج از جامعه به طبیعت پا می‌گذاریم، بلکه مسئله‌ای زمانی را نیز ایجاد کرده است. در تفرد تاریخی نظم مدرن در ایران، در تعلیق لحظه‌ی حال است که این گسست رخ می‌دهد. دایره‌ی مدنیت، نه صرف دایره‌ای مکانی، بلکه دایره‌ای زمانی است. طبیعتی که منفعل است، ایستا نیز می‌باشد. انسانی که فعال است و در دایره‌ی مدنیت حضور دارد، پویا است. در این جا ارزان‌سازی طبیعت و جان از این طریق رخ می‌دهد که طبیعت و جمعیتی که خارج از دایره‌ی مدنیت تعریف شده‌اند، می‌توانند برای پیشرفت خط زمان و پیکان زمان، بی‌هیچ هزینه‌ای به کار گرفته شوند و مصرف شوند. زمان خطی‌ای که در بستر تعلیق شکل می‌گیرد، آنتروپوسنتریسم را هم با خود

حمل می‌کند تا بحران‌ها را تنها در بستر مناسبات بین انسان‌ها محدود کند و توجهی به بحرانی که در بستر نسبت انسان و طبیعت شکل گرفته است نداشته باشد. به‌طور کلی، اهمیت نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با تاریخ و زمان خطی در ترسیم آینده نقش دارد. توفیق در درس‌گفتار «امر اجتماعی» این موضوع را پیش می‌کشد که تا هنگامی که لحظه‌ی حال مسئله‌مند نشود، وضعیت مطلوبی که ترسیم می‌شود نیز موهوم خواهد بود. توفیق در آنجا اشاره به این می‌کند که هنوز وضعیت مطلوبی که ترسیم می‌شود، دهه‌ی چهل شمسی است. اما پرسیده نمی‌شود که آیا دیگر تحقق چنین دوره‌ای در جهان امروز ممکن است یا خیر. در دهه‌ی نود که توفیق این موضوع را مطرح کرد تا به امروز، ترسیم وضعیت مطلوب همچون دهه‌ی چهل شمسی بیش از پیش قوت گرفته است. اما رسیدن این وضعیت مطلوب که قرار است ذیل توسعه، مدرنیزاسیون، نوسازی یا حتی الگوی پیشرفت ایرانی-اسلامی رخ بدهد، محدودیت مادی زیست‌پذیری را مد نظر قرار نداده است. امروزه زیست‌پذیری است که دود شده است و دارد به هوا می‌رود، اما همچنان نزاع‌ها از چارچوب سوژه‌محوری، منطق مادی کلاسیک و گفتمان گذار خارج نشده است. طبقه‌ی اکولوژیکال از همین روی است که صحنه‌ای متفاوت را برای نزاع ترسیم می‌کند تا بتواند با مطرح کردن زیست‌پذیری و محدودیت‌های مادی سیاره، هم زمان خطی را به چالش بکشد و نیز با سوژه‌محوری و گفتمان گذار نزاعی را سامان دهد.

در بخش چهارم سعی شد پس از نشان دادن دگردیسی آنتروپوسنتریک در دوره‌ی مشروطه و شکل‌گیری نظام دانش مبتنی بر تعلیق، بر اساس این دگردیسی، منطق مادی تعلیق را آشکار کنیم. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی خود می‌تواند منطق مادی و آنتروپوسنتریک سازوکار تعلیق را نشان دهد. منطق مادی تعلیق، لحظه‌ی حال را همانند طبیعت و تیمارداری، ارزان می‌سازد. در ادامه سعی شد توضیح داده شود که طبقه‌ی اکولوژیکال چه جایگاهی در میان نزاع‌های کنونی در نظام دانش-قدرت ایران دارد. با مطرح کردن پیوند سازوکار تعلیق با حیوانی‌سازی جمعیت ایلاتی-عشایری و ارزان‌سازی تیمارداری زنان، سعی شد جمعیتی که می‌تواند ائتلافی برای طبقه‌ی اکولوژیکال باشد نشان داده شود. تشکیل زنجیره‌های هم‌ارزی و نیز توجه به هم‌پوشانی راهبردهای ارزان‌سازی، مسئله‌ی تاریخ خطی و زمان را نیز مطرح می‌کند. سوژگی

غالب، هر آنچه که خارج از دایره‌ی مدنیت باشد و طبیعی باشد، را به ابژه‌ی راهبرد ارزان‌سازی تبدیل می‌کند. در نسبت با زمان، تعلیق لحظه‌ی حال که ارزان‌سازی لحظه‌ی حال است، بی‌وزن کردن امور حاضر در لحظه هم هست. یعنی سوژگی غالبی که در گفتمان گذار فعالیت می‌کند، هرآنچه که در دایره‌ی طبیعت قرار دارد را اموری خارج از زمان، اما مانع حرکت خطی زمان معرفی می‌کند. از این‌رو اعمال خشونت بر تمامی دایره‌ی طبیعت همچون حقی مشروع جلوه‌گر می‌شود. زیرا طبیعت جلوی حرکت زمان را گرفته است! از این حیث نزاع طبقه‌ی اکولوژیکال با تاریخ و زمان خطی، قدمی برای تشکیل زنجیره‌های هم‌ارزی می‌تواند باشد. این زنجیره‌های هم‌ارزی می‌توانند گونه‌های متفاوتی از مقاومت را فراتر از چارچوب سوژه‌محور، جایگاه طبقاتی نسبت به ابزار تولید، منطق مادی انسان‌محور و تاریخ خطی ممکن کنند. این گونه‌های مقاومت، از طریق امکان تاریخ‌نگاری‌های متفاوتی که مبتنی بر تاریخ پراکندگی هستند، به دست می‌آیند. در این‌جا وجه دیگری از هم‌پوشانی طبقه‌ی اکولوژیکال با نامیدن تعلیق، از طریق به میان آوردن چگونگی تاریخ‌نگاری غیرشرق‌شناختی و انتقادی، آشکار می‌شود.

## ۵. نتیجه‌گیری

زیست‌بوم‌شناسی تعلیق قدمی در جهت ادامه‌دادن نزاع با تعلیق است. در این نوشته سعی شد با مطرح کردن طبقه‌ی اکولوژیکال و زیست‌بوم‌شناسی‌اش، مسیر متفاوتی برای درگیری با نظام دانش مبتنی بر تعلیق ترسیم شود. از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، نزاع احزاب امروزی همه مبتنی بر تولید انسان‌محور است. هنوز شعار «پیش به سوی آینده» در دستورکار قرار دارد. اما طبقه‌ی اکولوژیکال با مسئله‌مندسازی زیست‌پذیری در لحظه‌ی حال، مادیت سازوکار تعلیق را نشان می‌دهد. نامیدن تعلیق، میراث آنتروپوسنتریک سازوکار تعلیق را همراه خود دارد. غیاب زیست‌بوم‌شناسی تعلیق نشانی از این است که نامیدن و بازنامیدن تعلیق همچنان در چارچوب سوژه‌محوری و آنتروپوسنتریک باقی مانده است. همان‌طور که توفیق اشاره می‌کند، ما با هستی‌شناسی متفاوتی در گفتمان گذار مواجهیم. طبقه‌ی اکولوژیکال با زیست‌بوم‌شناسی‌اش، نزاعی

هستی‌شناسانه و مبتنی بر ایده‌ی تاریخ را با گفتمان گذار رقم می‌زند. با این نزاع هستی‌شناسانه امکان خوانش متفاوتی از تاریخ معاصر ایران و رخدادهای معاصر ایران مانند زن-زندگی-آزادی ممکن می‌شود. زن-زندگی-آزادی از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، معنای متفاوتی به خود می‌گیرد و امکان ائتلاف‌های متفاوتی را نشان می‌دهد. زن-زندگی-آزادی از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، دیگر صرفاً رخدادی سوژه‌محور که در زمان خطی و سیر پیشرفت اتفاق افتاده است، نیست. بلکه زندگی، آزادی و زنجیره‌های هم‌ارزی مقاومت که زنان بخشی از آن هستند، در حدود سکونت‌پذیری مسئله‌مند می‌شوند. ما امروزه در وضعیتی هستیم که در آن «هر آنچه سخت است و استوار، دود می‌شود و به هوا می‌رود»، به زیست‌بوم ما رسیده است و امکان سکونت و زندگی را دود می‌کند و به هوا می‌فرستد. در چنین وضعیتی طبقه‌ی اکولوژیکال با منطق مادی متفاوت خود، مادیت تعلیق را به چالش می‌کشد و راه متفاوتی را برای نزاع با سازوکار تعلیق نشان می‌دهد. همان‌طور که لاتور می‌گوید:

«مشابه با آغاز عصر تمدن مکانیکی، نظام اقلیمی نوین، ما را وادار می‌کند تا فرایندهایی را که جوامع از طریق آنها خود را بازتولید می‌کنند و ادامه‌ی حیات می‌دهند بازتعریف کنیم. بار دیگر هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود. همانند قرن نوزدهم، اکنون نیز شاهد تحولی عظیم در زیرساخت مادی جوامع هستیم. این تحول ما را بر آن می‌دارد که از تکیه صرف به توصیف‌های پیشین دست برداریم و به این پرسش پاسخ دهیم که چگونه جوامع همچنان قادر به ادامه حیات خود هستند، چگونه می‌توان منابع معیشت‌شان را در درازمدت پایدار نگه داشت و تاریخ‌شان را چگونه باید نوشت. تحلیل از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال همچنان در چارچوب ماتریالیستی باقی خواهد ماند؛ اما باید به پدیده‌هایی غیر از تولید و بازتولید انسان‌ها توجه شود.» (لاتور و شولتز، ۱۴۰۴، ص.

(۲۱)

پس از سال‌ها دچار بودن به انواع بحران‌های محیط‌زیستی، از فرونشست‌ها و آلودگی هوا تا خشکسالی، هنوز نظام دانش اجتماعی ما سکونت‌پذیری را مسئله‌مند نساخته است. ناتوانی نظام دانش مبتنی بر تعلیق لحظه‌ی حال در مسئله‌مندسازی

سکونت‌پذیری را می‌توان در فعالیت سازوکار سوژه‌محور و منطق مادی کلاسیک تعلیق مشاهده کرد. در سپیده‌دم شکل‌گیری نظام دانش مدرن و دولت مدرن سرمایه‌دارانه در ایران، با محصورشدن افق تاریخ در ترقی، سازوکار تعلیق مبتنی بر دگردیسی آن‌تروپوسنتریک و منطق مادی تولیدمحور برای تحقق ترقی شکل گرفت. نظام دانش مبتنی بر تعلیق با تعلیق لحظه‌ای حال، امکان ارزان‌سازی لحظه‌ای حال را فراهم می‌آورد و سکونت‌پذیری به عنوان موضوعی حاشیه‌ای مطرح می‌شود. گویی تا هنگامی که گذار تحقق نیابد، سکونت‌پذیری نیز نمی‌تواند مطرح شود. مسئله‌ی سکونت‌پذیری نیز به پاره‌ی زمان آینده حواله داده می‌شود. برای نشان‌دادن منطق مادی و آن‌تروپوسنتریک تعلیق، سعی شد تا پیوند تعلیق و راهبرد ارزان‌سازی طبیعت و تیمارداری و حیوانی‌سازی جمعیت‌ها نشان داده شود. جمعیت‌هایی که ابره‌ی این راهبردها قرار گرفته‌اند، می‌توانند حامل طبقه‌ی اکولوژیکال باشند. در انتها می‌توان گفت، همان‌طور که توفیق در آخرین نوشته‌اش اشاره می‌کند، سازوکار تعلیق با شدت بیشتری از قبل در کار است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال، قدمی برای نزاع با سازوکار تعلیق است تا وجوه نکاویده‌شده سازوکار تعلیق را آشکار کند. با کاویدن این وجوه نکاویده، آثار متفاوتی از بایگانی نظام دانش اجتماعی-تاریخی می‌تواند مورد خوانش قرار بگیرد. همچنین رویدادهای رخ داده نیز از منظر متفاوتی می‌توانند خوانده شوند. برای مثال، از منظر طبقه‌ی اکولوژیکال آثار مرتضی فرهادی و صفی‌نژاد می‌تواند در بازنامیدن تعلیق مورد خوانش قرار بگیرند و جایگاهی برای نزاع با تعلیق داشته باشند. این زیست‌بوم‌شناسی تعلیق است که می‌تواند در بازنامیدن تعلیق مسیر متفاوتی را ترسیم کند. تذکر توفیق به هستی‌شناسی متفاوتی که در نظام دانش اجتماعی مبتنی بر تعلیق، فعال است، نخستین قدم است. در ادامه، زیست‌بوم‌شناسی تعلیق می‌تواند مادیت این هستی‌شناسی را آشکار کند. به زبان توفیق می‌توان گفت که تاکنون مادیت تعلیق در «نادانی» قرار گرفته است.

«چنانچه بر این نظم‌ها نورافشانی نشود بسیاری از نیروها با آرامش کامل به‌دلخواه خود عمل می‌کنند؛ زمین‌خواری می‌کنند، خریدوفروش می‌کنند، جاده‌هایی می‌سازند که سالی سی‌هزار نفر در آنها کشته می‌شوند

و غیره. در واقع نادانی برای زندگی روزمره ما پیامد دارد. مردمانی در این وضعیت زندگی می‌کنند و زندگی شان تا حد نابودی فیزیکی فرومی‌پاشد. این آن چیزی است که اتفاق می‌افتد. یک سرمایه‌دار که آشکار و پنهان هرکاری دلش بخواهد انجام می‌دهد هیچ مشکلی ندارد، چون نوری بر تهران افشاندن نمی‌شود تا کسی ببیند او چه می‌کند اینها پیامدهای نادانی هستند.» (توفیق، ۱۳۹۷، ص ۲۰۶) [تأکید از من است].

تاکنون اما مادیت تعلیق در ساحت «نادانی» باقی مانده است و نوری بر آن افشاندن نشده است. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق می‌تواند مادیت تعلیق را در ساخت زندگی اکنون ما نشان دهد و نوری بر نظم پدیده‌های لحظه‌ای حال بیندازد. مادیتی که در ارزان‌سازی لحظه‌ای حال آشکار می‌شود. زیست‌بوم‌شناسی تعلیق در ابتدای راه خود است و این نوشتار قدمی کوچک برای نزاع با تعلیق از طریق زیست‌بوم‌شناسی تعلیق است.

---

<sup>۱</sup> مادیت را برای Materiality به کار می‌بریم. مادیت تعلیق خودش را در زیست‌بوم‌شناسی تعلیق آشکار می‌کند و با زیست‌بوم‌شناسی تعلیق، منطق مادی کلاسیک که مبتنی بر کار انسانی مزدمحور است به چالش کشیده می‌شود. سازوکار تعلیق نظام دانش ایران مبتنی بر این منطق مادی سامان یافته است.

<sup>۲</sup> در ادامه‌ی نوشته برای اشاره به کلیت پروژه‌ی توفیق از عنوان «نامیدن تعلیق» استفاده خواهیم کرد.  
<sup>۳</sup> منظور از زبان‌مندشدن این است که پدیده‌ای در دایره دید قرار بگیرد، مسئله‌مند بشود و بتواند صورت‌بندی مفهومی خودش را بیابد. برای مثال سازوکار تعلیق صورت کامل زبان‌مندشدن خود را در کتاب نامیدن تعلیق پیدا کرد.

<sup>۴</sup> برای مثال سالیانه بر اثر آلودگی هوا ۵۰ هزار نفر جان خود را از دست می‌دهند. جان‌هایی که به ابژه‌ی ارزان‌سازی تبدیل شده‌اند. اما چنین بحرانی هنوز در نظام دانش اجتماعی ما زبان‌مند نشده است.

<https://www.entekhab.ir/003wJy>

<sup>5</sup> Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2026, January 22). *Anthropocentrism*. Encyclopedia Britannica.

<sup>6</sup> Kopnina, H. (2019). Anthropocentrism: Problem of Human-Centered Ethics in Sustainable Development Goals. In W. L. Filho et al. (Eds.), *Encyclopedia of the UN Sustainable Development Goals*. Springer. DOI: 10.1007/978-3-319-71065-5\_105-1

<sup>۷</sup> البته می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا با دگرگونی‌های درونی سازوکار تعلیق، مانند دهه‌ی چهل که گذار زبانی جامعه‌شناسانه یافت، تصور از طبیعت نیز در نسبت سازوکار تعلیق دگرگون می‌شود.  
<sup>۸</sup> مجله فلاح و تجارت، سال اول، شماره ۱

<sup>۹</sup> Louis Pasteur , 1822-1895

<sup>10</sup> microbiological

<sup>۱۱</sup> این مسئله نیازمند پژوهشی جداگانه است که پرسش آن پیش‌تر مطرح شده است. آیا سازوکار تعلیق نیز در دوره‌های متفاوت تاریخی دگرگون شده‌اند؟ بحث از تجدد مهندسانه و تجدد بهداشتی در نسبت با سازوکار تعلیق، قدمی در جهت بررسی همین پرسش است.

<sup>۱۲</sup> اگر سوژه‌ی «غربی» خود را در زمان حال می‌یابد، در بستر نظام دانش اجتماعی-تاریخی ما که در درون خود شرق‌شناسی را حمل می‌کند، زمان‌زدایی‌ای از لحظه‌ی حال و شبکه‌ی زندگی در لحظه‌ی حال رخ داده است. از سوی دیگر نیز سوژه‌ی فعالی که می‌خواهد گذار را محقق کند، گویی از بیرون از زمان قرار است دست به چنین کاری کند و زمان را به راه ببندارد. این موضوع، موضوعی است که در مورد ایران نیازمند بررسی است. پرسش قابل توجهی است که چطور ابداع طبیعت و جامعه‌ای که مور از آن در نظم سرمایه‌دارانه سخن می‌گوید، در ایران در پیوند با گفتمان گذار مطرح می‌شود و نیز انباشتی که قرار است برای تحقق گذار رخ بدهد با منطق مادی سازوکار تعلیق نسبت برقرار می‌کند. این موضوع، یعنی نسبت سوژه‌ی ایرانی با زمان و زمان‌مندی، موضوعی است که نیازمند بررسی‌های بیشتر است.

<sup>13</sup> <https://isna.ir/xdwykv>

<sup>۱۴</sup> برای مثال در برنامه‌ی مناظره‌ی «آزاد»، سعید آجرلو، مشاور رئیس تیم مذاکره‌کننده و شهرام اتفاق که در قامت اپوزسیون حضور پیدا کرده بود، نزاعی که داشتند بر سر این بود که چه کسی بهتر می‌تواند توسعه را متحقق کند. آجرلو به عنوان کسی که مشاور رئیس مجلس است حضور دارد و از این‌که جمهوری اسلامی دوره‌ای است که ایران را توسعه‌یافته ساخته دفاع می‌کند. او می‌گوید که ایران دوره‌ی جمهوری اسلامی از دوره‌ی قاجار توسعه‌یافته‌تر است. از طرف دیگر شهرام اتفاق نیز این بحث را پیش می‌کشد که توسعه چند عرصه دارد و بایستی در همه‌ی آنها توسعه‌یافته بشویم.

<sup>15</sup> <https://isna.ir/xdvgpz>

<sup>16</sup> <https://tejaratnews.com/?p=1324211>

<sup>۱۷</sup> هدف از چنین طرح بحثی به چالش کشیدن دوگانه‌هایی است که یک استان را در دایره‌ی سنت قرار می‌دهند و جنبشی را در دایره‌ی جنبشی متجددانه! در بستر چنین دوگانه‌های غالب‌شده‌ای ائتلاف‌هایی که در جریان جنبش زن-زندگی-آزادی رخ داده است نمی‌تواند توضیح داده شود.

<sup>۱۸</sup> مجله عالم‌نسون، شماره ۵، سال ۱۳۰۰

<sup>۱۹</sup> مجله عالم‌نسون، شماره ۱، سال ۱۲۹۹

<sup>۲۰</sup> مجله عالم‌نسون، شماره ۱، سال ۱۲۹۹

## منابع فارسی و انگلیسی

- اباذری، ی. (۱۴۰۱). بنیادگرایی بازار. نشر دانشگاه تهران.
- توفیق، ا. (۱۳۹۷). درباره نظام دانش. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- توفیق، ا. (۱۴۰۲). بازآرایی امپراتوری: چشم‌اندازی به اقتصاد سیاسی دولت مدرن. نشر گام نو.
- توفیق، ا. و همکاران. (۱۴۰۱). نامیدن تعلیق: برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران. نشر مانیاهنر.
- توفیق، ابراهیم. (۱۴۰۵). در تمنای آینده‌ی سپری‌شده / [باز]نامیدن تعلیق. نقد اقتصاد سیاسی.
- توکلی طرقي، م. (۲۰۱۲). مهندسانه‌اندیشی و ولایت‌مداری مجتهدسانه. ایران‌نامه، ۲۷.
- زرگری‌نژاد، غ. (۱۴۰۳). رسایل مشروطیت: رساله‌های موافقان و مخالفان مشروطه (جلد ۱). نشر نگارستان اندیشه.
- زرگری‌نژاد، غ. (۱۴۰۳). رسایل مشروطیت: رساله‌های موافقان و مخالفان مشروطه (جلد ۲). نشر نگارستان اندیشه. فروغی، م. ع. (۱۴۰۳). اصول ثروت ملل، یعنی اکونومی پلتیک. نشر آماره.
- کویاگی، م. (۱۴۰۲). ایران در حرکت: جابه‌جایی، فضا و راه‌آهن سراسری ایران (ا). اسکافی، مترجم). نشر شیرازه.
- لاتور، ب. و شولتز، ن. (۱۴۰۴). در آستانه ظهور طبقه‌ای اکولوژیکال (ر. فتوحی، مترجم). نشر فراهم. مستشارالدوله، م. ی. خ. (۱۳۹۷). رساله یک کلمه. نشر مهری.
- مور، ج. و، و پانل، ر. (۱۴۰۲). تاریخ جهان در آینه هفت چیز ارزان: راهنمایی بر سرمایه‌داری، طبیعت و آینده کره زمین (م. صفاری، مترجم). نشر چرخ.

Battistoni, A. (2025) *Free gits: Capitalism and the politics of nature*. Princeton University Press.

---

Sefat, K. (2026). The Ecological Class: Rethinking Hegemony through Indigenous Struggle and Settler Colonialism. *Sociological Theory*.  
<https://doi.org/10.1177/07352751261487413>